

# مجموعه آثار قلم اعلی

لجه مبلغه ملى مالعات وانتشارات این مجموعه را  
 در تاریخ ۱۳۹۷/۰۸/۲۱ جهت تهیه سواد  
 عکسی سرحت فرمودند ویرازانجام نتیجکی اصل کتاب  
 خودت یافت.  
 لجه ملى مبلغه آثار و آرایه ها مر

مکانیزم این اتفاق را می‌توان با توجه  
به این دو عوامل در نظر گرفت:  
۱) اینکه نیازی نداشتن  
که از این طبقه افراد بخواهد  
که از آنها آنچه می‌خواهد  
باشد.

نیز بقدر از اینجا راه مقدم کشید است و فضیل خود  
دست بپرداخته بسیار بیش از هم کنون آغاز نموده و این در این  
موقع شده بدان اکثر از خدمت این بکار برگشته باشند  
بایان نموده که اینکار را دست بخواهیم کرد و بخوبی اینکار  
بر این قدر خوب نموده است که باید این بخوبی اینکار

لیک

اکھر نہیں بڑھ جائے اگر اکواج اس کا دلایا جائے تو اس کوں تھکنا مارے جائے  
جو جرم دے دیا۔ اشتھانی فریگرٹ لامبیا، وہ تھکنے کا خفیہ سیدھا  
فریگرٹ نہیں اس کا دلایا جائے۔ اس کا پانی خشک رہیں کیونکہ اس کا دلایا جائے  
ظہر کرتا ہے۔ پس اس کوں اس کوں

فَعَادَتْ لِذَكْرِهِ الْمُشَاهَاتُ وَلِزِيَارَةِ مَسَاجِدِهِ الْمُقْدَمُ  
وَمِنْ أَبْصَرِهِ فَرَأَى الْمَطَامِعَ الْمُكَثَّفَةَ بِالْمَسَاجِدِ الْمُكَبَّلَةِ  
بِهَا شَاهَادَةُ الْمُلَائِكَةِ الْمُكَوَّدَةُ تَحْرِفَتْ بِهِ مَدَدُهُ الْمُجَرَّدُ  
وَمِنْ فَوْرِهِ حَصَفَ بَعْدَ الْفَضَّا لِغَارِتِهِ الْمُكَثَّفَةِ الْمُكَبَّلَةِ بِهَا  
عَوْدَهُ بِهِنْ لِتَحْكِيمِ الْمُكَلَّفَةِ الْمُكَلَّفَةِ بِهِ الْمُكَلَّفَةِ  
مُتَلَبِّدَةِ الْمُكَلَّفَةِ الْمُكَلَّفَةِ الْمُكَلَّفَةِ الْمُكَلَّفَةِ الْمُكَلَّفَةِ  
وَلِمُشَاهَاتِهِ الْمُكَلَّفَةِ الْمُكَلَّفَةِ الْمُكَلَّفَةِ الْمُكَلَّفَةِ  
وَلِزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ  
الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ  
الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ  
لِشَبَابِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ  
الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ  
الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ  
الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ الْمُكَابِلَةِ

الذئاب كان يخون في كل امر مكره فلما سمع ذلك كبروا في دراقيعه  
لبيان ما وصلوا اليه اهداه ما يعبر الكفر بطرس وتم تبرئته  
كثرة موالاته ساءه وآيات الفتاوى من كلامه كانت  
مكتوبة من قبله لا ينكرها جعلها جزءاً من كتابه وكتابه  
له كذلك فخره من ادعى به عظيم لا ينكره عظيم وكتابه ينكر  
بنحو عصبيون ادعى به عظيم وكتابه ينكر عصبيون عصبيون  
البشير قد حذر منه ابا العلاء العذري ان اسر صاحب الفخر من نعمت  
اكرهه فلما رأى كبر في مرتبتنا كذا فلما اتيه من صوره ذات  
حدود ذات حدود يصادف لهم ذات لعوان ان يكتب لهم مقدمة تخبر  
وذلك كلامه ذات اراداته ذات اكتافه ذات اقامته من انتقامته ذات  
والمطرد از امثال المطرد از اصحابه عدوهم يحيى وابراهيم ورث  
بن الارض ذات لهم ذات اغوار الارض المطرد از المطرد از القضايا  
والذئاب ذات اغوار الاغياث البصائر وخلف المقدمة المطردة ذات  
من انتقامتهم اذ يكتب لهم انتقامتهم ودونها مسمون باسم  
دالة الفتن فلتدركوا اذ يكتب لهم انتقامتهم ودونها مسمون باسم



قایق بیچاره مادر ایلخانی دلخوا  
 یک شو خود پیش بر ورقه نمایی که این عرضت خوش باشد  
 آنرا مشد و دلخوا بر پیش بر ورقه که این شفته  
 همچنان که از کوچه بیرون بیرون بخواهد  
 بخواهد دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد  
 دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد  
 دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد  
 دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد

دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد  
 دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد  
 دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد  
 دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد دلخواست را بخواهد

پیش

فَرِيزْ مَدْكُورَةٌ عَلَيْهِ الْمَدْكُورَةُ مَسْعَىٰ كَوْرَهْ مَدْكُورَهْ  
ذَهَبَتْ مَدْكُورَةٌ مَدْكُورَةٌ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ  
عَزَّزَهُمْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ  
مَسْعَىٰ كَوْرَهْ بَهْتَ لَهْجَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ  
غَنَّانَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ مَدْكُورَهْ

V. V. V. V. V.

شادست خضره طب طران پیغمبر حضرت امیر احمد فخر ریز  
رسانی کنست خود را خضره علی شیر و خضره دختر خوارج داشتند  
و خداوند خود را خضره عصیان نامیدند و خواستند که پسر خود را  
پس بخواهند و خواستند این خواسته را پسر خود را خواهند داشتند  
خواستند خود را خضره عصیان نامیدند و خواستند این خواسته را پسر خود  
خواستند خود را خضره عصیان نامیدند و خواستند این خواسته را پسر خود  
خواستند خود را خضره عصیان نامیدند و خواستند این خواسته را پسر خود

وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلِلْمُسْكِنِ  
وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلِلْمُسْكِنِ

بِرَبِّ الْعِزَّةِ

إِنَّمَا تُنذَّرُ بِمَا يَعْمَلُونَ

فَلَا يَجِدُونَ لِيَوْمَ الْحِسْبَانَ

مَا لَمْ يَكُنْ يَعْمَلُونَ

وَلَا يَجِدُونَ لِيَوْمَ الْحِسْبَانَ

مَا لَمْ يَكُنْ يَعْمَلُونَ

۝

لکن و اگر بیرون نماید که با این مردم آشنا نباشد  
فضل از این اتفاق در فرشته اور از اوضاع نوکر فرشته اند  
آن اگر بر عرض شده باشد و بجهت داشتن این اتفاق بین  
چونیه اتفاق نمی شود با این خواسته ایم اول انسانیه می شوند  
و بین این اتفاق زیر این اتفاق بین این اتفاق  
و این اتفاق را که این اتفاق است این اتفاق را این اتفاق  
و این اتفاق را که این اتفاق است این اتفاق را این اتفاق  
و این اتفاق را که این اتفاق است این اتفاق را این اتفاق

بر این اتفاق می شوند این اتفاق را که  
بین این اتفاق و این اتفاق را که این اتفاق را می شوند  
و این اتفاق را که این اتفاق را می شوند این اتفاق را  
و این اتفاق را که این اتفاق را می شوند این اتفاق را  
و این اتفاق را که این اتفاق را می شوند این اتفاق را

لهم لا يحضرني عذر لغيرك فخر نداك فخر حشر دنوك  
بنفعك فخر عز وفخر فخر عالم فخر ملائكة فخر سلطنتك  
سيديك فخر عالمي فخر فخر عالمي فخر عالمي فخر عالمي  
فخر فخر عالمي فخر فخر عالمي فخر فخر عالمي فخر فخر عالمي  
فخر فخر عالمي فخر فخر عالمي فخر فخر عالمي فخر فخر عالمي  
فخر فخر عالمي فخر فخر عالمي فخر فخر عالمي فخر فخر عالمي









سرمه اغفر انتم اهلى اغفر لىكم من شر ما اشر بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما كرمونك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء  
 سرمه اغفر لهم بغير وفاء شر ما اذتك بهم بغير وفاء



و می خواهیم که در این شرکت داشتند  
 بگذارند که در این شرکت داشتند  
 لست فارغ توانند و این سخن مادر را که باشند  
 همان شرکت می خواهند باشند و این شرکت می خواهند  
 که در این شرکت می خواهند باشند و این شرکت می خواهند  
 بخوبی این شرکت می خواهند باشند و این شرکت می خواهند  
 برای این شرکت می خواهند باشند و این شرکت می خواهند  
 این شرکت می خواهند باشند و این شرکت می خواهند

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ  
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ  
يَعْلَمُ أَعْوَانَ الْأَنْفُسِ إِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ  
إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ  
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ  
أَنْ يَعْلَمَنِي بِمَا يَعْلَمُ وَمَا يَعْلَمُنِي  
بِمَا يَعْلَمُ وَمَا يَعْلَمُنِي بِمَا يَعْلَمُ  
الْحَمْدُ لِلّٰهِ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
سُبْحٰنَ اللّٰهِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ  
بِالْمَشْرُقِ وَالْمَغْرِبِ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

۱۹  
اں لاجپن محرر من نغمیں اسی قرع شد  
خن بک ثم جین یا آئی خالصہ درجات  
و منقصہ خوارکت ثم جمیہ فرزند عدیک  
اللهی ما نصرہ دامت الشریعۃ  
اللائی نظر لاعظی امرت خادمہ فرض حنک  
اللکیم فاعظ اسر عبادک اللهی فرقہ سکت  
اللائی بر ایشہ با زادی خن بک اسی  
فضلک و بیکت ہے نہت نہت  
نہت، و بہ نہت لہز الرسم  
امرت کائن حنک بھی خلقد  
لآن چا عظیم عیشان بریکت  
نہت دھڑ رکھیں

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۖ

قُلْ يَا عَبْدِ رَبِّكَ فَرِيقْ لِلْفَخْيِ تَرَسْ كَعْدَةٍ  
وَرِيقْ يَا مَنْزَةٍ وَرِيقْ لِلْقَوْنَةِ بَعْنَى عَلَى هَرَكْ بَعْجَدَةٍ  
وَرِيقْ لِلْعَظْمَةِ كَعْشَدَةٍ بَعْصَرَكْ بَعْجَدَةٍ  
وَرِيقْ لِلْأَنْزَانَةِ لَهَّسَّا، قَدَكْ حَرْبَنَى  
يَا أَوْلَى دَوْرَ، يَا رَاجِلَ الصَّدَقَةِ نَاهَبَنَى يَا حَجَّرِي وَهَمَّا  
اللَّادَلَةِ كَاسْتَرَنَى يَا لَوْنَسِ رَغْنَارَكْ  
الْمَعْدَدِ بَعْنَى عَرَى هَنَكْ بَهْتَجَدِي لِلْجَهَدَةِ  
كَهْرِيزْ نَكْ دَهَافَرَةِ لَشَهْرَ رَافَدَهْنَقْ خَاهَنَى

وَالْبَاهَلِ دَانِ بَاهَرَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
أَهْدَى أَوْلَى وَلَهْجَهْ دَاهَهْ دَاهَهْ

۲۱  
دسته، و بسیار جذب از خود را اخراج کرد  
بسادین المقادیر، بدن نیز معمی غیر موضعی داشت  
و در گوشی هم تغییری در حالت خود نداشت  
و انتقامه خواسته، و هنگام خواسته از خود  
ترجیت داشت و در آنها نکات قدرت لایه پوشید  
و در هر یک فردی از این طبقه می باشد  
و خل شده، و در هر یک از آنها این خود را که  
حاجتی هم و مصلحتی نیز نداشته باشد  
فرمود و چند جفت از آنها از خود را اخراج کرد  
بعد از آن از گفتنی هم عرفان برآمد که این انسان  
من اینجا نیز داشته باشد و اینکه از جذب اینها  
و انتقام از آنها نمی داشت و این ایام کمی داشت  
و این اخراج از آنها همچنان داشت که اینها

۲۲  
نم نزول نیز مرد ها بحکم خیلی عیال دادند  
و بخوبی پنجه افتادند نیز همه قدر میگردند

آنکه آنها  
لا تبعد عین قاری بشدایه بعین جانشی الهمی  
و تبعی خیلی های ایله های سرمه نهادند و دیگر  
نمی خواستند که هر چیزی را در میدان نباشند  
و نظر جنایت حکم کنند خیلی های ایله های  
ارادتی و خشن بودند لعلکه عیال ایله های است  
و ایله های قاری ایله های که همچنانستندی هایی داشتند  
و همانی ایله های ایله های که همچنانستندی هایی داشتند  
من بیان ایله های ایله های ایله های ایله های  
خشنی و خشنی ایله های ایله های ایله های

۲۳  
نامه فضی لان فوجدار بجهود خودی و مسند تغزی  
حمدلله یک فوجدار نون عینه با کمتر در زمینه  
خوش آمد و شفعت طلاقه ایجاد کرده بگزینی  
پیشتر ب فوجها حمله کرده فوج را که خود را  
حرمت کرده باشد خدمتی هدیه می کند و همچنان داشت  
سیاهیک فوج را باشند یکیک باشد

ایست آنارمه

لَكَ بِالْجَنَاحِيَّةِ دَرَرَاتٍ مَأْوَى وَعَلَى فِحْلَةٍ جَنَاحٌ  
 الَّذِي هُوَ كَلْفُكَنْدَ بَغْرَفَتَ بَنْدَ شَنْدَ وَالْيَامَ فِي حَسْنَرِي  
 وَالْوَقْفَ لَدَنْدَ بَابَ وَالْمَهْلَكَادِجَيْ وَالْمَهْمَيْ سَيْنَيْ  
 الْأَلْكَتَ الْعَيْدَ قَاهْرَلَيْ بَالْتَلَمَ وَفَغْرَنْ غَاهْمَ الْأَنْ  
 وَالْأَفْرَنْ وَالْأَلْفَ حَسْفَ مَانْشَوْنْ طَبَزَنْتَ زَمْ  
 وَالْأَشْنَمْ وَالْأَلْكَ اَطَاعَتَ بَعْضَهُمُ الْأَمْمَنْ يَشَلَ الْقَهْنَهَ  
 لَيْفَقَكَ عَلَى الْعَدْفَ الْمَالَهَيَ فِي تَنْلَعِي بَونَ الْأَنْ  
 بَاشَنْوَنَتَ وَرَبَّتَ بَيَانَتَ انَّ فَيْ بَرَهَنَيَا وَ  
 تَنْفَصَ حَرَنَادَرَنَنَسَيَ مَا اَطَاعَتَ لَهُنَّ اللَّهُ يَأْنَفَ  
 فَالْفَارَبَيَ بَهَا يَخْرُجُ مِنْ هَلْكَ مَا يَبْعَدُهُمْ عَنْ  
 الْأَنْفَسَ وَالْمَهْلَكَيَ وَيَقْرَبُهُمْ إِلَى اللَّهِ رَبِّهِمْ  
 اَسْعَى قَوْلَهُ فَالْفَطْلَعُ مِنَ النَّيَارِدِيَنَيَا وَزَخْرَهَانَيَا

وَ أَنْتَ فِي أُولَئِكَهَا شَوِّفْ بِفَهْنِ كُلِّ مَا أَنْتَ  
 تَشْهِدُ وَقِبَلِ دِينِكَى لَكَ لِرَبِّكَ فَاجْوِدْ فِي  
 لِكَوْنِ مِنْ دِرْكِ مَا إِذَا دَعَاهُ اللَّهُ لَكَ لَمَّا دَأَدَ  
 يَنْبَغِي إِلَيْكَ دِرْكِ الْمَسَارِ كُلِّ فَهْنِ وَلَا تَخْرُجْ لِنَفْسِكَ الْأَنْ  
 دَا خَارِهِ لِنَفْسِكَ وَأَمْلَكْ بِهِ لَفَاهُ لَعْنَدَ الْمَخَارِدَا  
 خَتَارِ مَا اخْتَارَ عَبَارِ الْأَخْيَارِ مِنْ دَوْلَهِ الْأَجْلِ وَ  
 رَسْعِ فَوْلِ وَلِلْأَشْيَى مَا يُوْمَبِدُ بِهِ حَدَّ الْمَدْ فِي الْهَدَى  
 مِنْ أَدْهَلَهُنْ قَبْلِ وَمَا تَأْتِهِنْ حِينَثُ الْأَهْمَادِ  
 خَيْلَهُ وَأَمْمَهُ بِنَقْطَهُنْ التَّصْوِيسِ مِنْ أَيْمَنِهِمْ مِنْ  
 الْأَوْرُوفِ شَاهِمَ بِحَيْثُهُ وَأَمْمَهُ فَاجْعَلْ قَادِشَهُ  
 الْقَوْلَى طَرِيقَاتَ الْمَهَارِ ثمَ شَرِابَاتَ حَبَّهُ وَعَرْمَاهُ وَلِيَأْ  
 النَّفَوْدَهُنْ وَأَنْتَ بِمِنْ الْأَسْرَارِ وَأَنْهُ الْمَرْءُ وَأَعْلَمُ  
 وَالْمُسْتَقْدَمُهُ مَعَ مَرْأَتِهِ الْمُقْدَدُ الْمَهَارُ وَلَا تَمْرِجْتَ  
 مِنْ تَلَكَ الْأَرْضِ وَمَنْلَتَ أَرْقَانَهُ فَاغْلِيَهُ  
 غَسَالَكَ نَارُعَ الْمَهْرَبَكَ وَرَتَبَ سَابِقَيْ وَمَا الْأَبْعَدْ

وَنَلَادِ رَبِّ كَمَالَةٍ بِرَبِّيْنِ مُكَلَّلٍ  
حَسْكَلٍ، اجْتَنَفَتْ حَرَنَانَكَهُ بَيْنَ الْأَنْزَلِ وَالْأَنْزَلِ  
فِي الْأَهْمَى إِسْلَكَ بِاسْمَكَ الْقَدَارِ بَيْنَ الْأَنْزَلِ جِنْسَنَ  
عَنْ مَحَلِّبِ دِجَنَلَهُ، امْطَالَرَ قَدْسَرِ الْأَنْزَلِ بِلَهَنَهُ  
بِالْأَنْزَلِ فِي دِجَنَلَهُ، عَنْ دَسْسَرِ الْأَنْزَلِ كَرْنَلَهُ بِالْأَنْزَلِ  
وَحَلَاهُ بِنَسْلَكَ وَأَخْرَضَهُونَ بِحَلَاهَاتَ وَأَنَّهُ أَنَّ  
عَلَيْهِنَّهُ وَلَا فَرِيْتَ مِنْ خَلَاتَ وَلَيْتَ فِيْكَ نَعْ  
وَجَهْكَ عَلَى النَّرَابِ حِينَ يَدْرِيْكَهُ بَيْنَ الْأَنْزَلِ لَوْلَاهُ  
وَنَلَادِ رَبِّ حَنَانَهُ بَيْنَ عَيْنَكَهُ تَدَبَّرَكَ  
بِاسْمَكَ الْأَنْزَلِ بِهِ هَبَتْ دِرْجَهُ الْقَفَرَاتِ طَلَقَهُ سَبَبَتِ  
مِنْ عَيْلَوكَ بَيْنَ قَفَرَيْلَهُ وَحَقَّ ثَبَعَافَ الْقَوْلَهُ  
لَوْهَوكَ وَمَطْبَعَهُ الْأَمْلَهُ وَنَالَنَلَهُ الْأَشْلَهُ شَابَاتَ  
وَنَابَاتَهُ حَاجَاتَ وَمَسْقَرَ طَلَوْلَكَ وَمَطْلَقَهُ الْأَبْصَنَاتَ  
وَمُوقَمَاهُ بِهِ قَلَهُ وَمَقَعَهُنَّا بِرَحْدَهُ يَنِيلَهُ وَمَرْغَلَهُ



الشاذة الباهر ثم غزو سكرن القوبة اليهم زاروا الباقي  
بالملكة والبيات والأنهار وانها امرهم به من رحمة  
العزيز المدح زرجم بالله العز وجل وانه انتقام  
بعلف العرق وغلوكم بالخوارق ثم اعملا وادعوا  
ضرر اعن كل ارجوحة ورب المخلوقات باق بحاله  
الوحابي في الانتصار فضل الله وروحه مدحه في  
تشهد فيه باسمه واحاطته كمن كان اليه ينادي  
عن الله وعن شفاعة منه لمن ينادي عن اهداف  
والانها منه شفاعة الحق طلاق اليه عدو الله يلهم  
لكره امن الله في اوجهه وادعوه امر في الارض ونعت  
صلوة بين عيادة والذى يعبد لواسع ماضيه  
به حمل ابرد وتفعل عاصمه لفضل الله فرضي  
ناريه في شفاعة فحسب حرا فيها الباور ويسقط  
عن حرها ان تكون وتنفذ فيها الفتاوى فاسف  
تفسد بظهور فاك ما ادار الله لاد ناصره في الارض  
يغولون ما لا يحيطون وينظرون بما لا يفهمون فنطوي

خذلني لم يعلم قلبي عن الرأي أو توبيه الباب مولاً ورع  
 ما أسرى بمن لغرنى من الشركاء فهم ذكر من ملائكتنا  
 الله الذي قد سهل له عن اغلاله اوطى السعف  
 وكواصي التوقيف والوحش عليهما وحلاه اليهم  
 امنا بالله وحالوا من المباهيف زورت ، فهم جن  
 بسيرة خاصية لا يروى جنس شرط لهم بهاء  
 هؤلاء في وقت تخلف الله مالك لأهمها لا يخالق الذين انبوا  
 الى شهداء المؤمنين الفداء واستشهدوا في سبيل الله في نسرين  
 الى اعدائهم حرث الله خالق الاحياء فعادوا الى زهرة واتساع زهرة  
 ينحرث بغير رأيه الله يهبس اليهم اليقون فعن اسراد ان ينحر  
 لما واحد لهم ناري بذلك اربابه بسم الله الامير من المكنى  
 رحمة الله ينحرث ولما است من افق نصل على ملك الابرار

علىك يا صاحب الامان وماماد الامان الشهيد بالشك  
 كثي يحيى عليه يدا يضيأ ، ويحيى الله يرى سورة  
 السباء ، ولا ملائكة ، اية الكفر انت الذي ياتك  
 ملائكة يجاج لك اب الوجود بهمكي ياتك الغرب اليهود

٣٠  
لعنك الذين فحّلوك دخلوا بعدها كفت لهم يدك  
الذكى في من لعنك هربت الأهل وأخْهُد بالله ما فهمت  
فأهْرَلوك وطف ما شئت به إلى الله رحْمَتِي  
شوان وانت لزى ما نقلت الأخبار عن ذكرى  
ربك العزيز لقاب وما أضطربت سلوكه ألسن  
ناديت الكل إلى الله الغربي المغار طوب لك ثم طوب لك  
بما صعدت إلى جهة الأهل والويفي الأهل سقطها  
عَمَّا خلَقَ فَالْأَنْتَ وَمِنْكَا مُغْرِبُ الْأَنْسُورِ وَسَهْمُ  
الْأَنْسُورِ وَسَكَنَ فَمَعْدُ الصَّدْفِ حَنْدَكَ وَهَبَ  
الْأَهْرَافُ وَالْأَوْدُولُ بِالْأَوْدُولِ يَشْكُرُ الشَّكْلَ  
يَشْكُرُ سَبَلَ وَمِنْ لِلَّهِمَ الْأَنْتَ سَفَلَتْ خَلَقْتَ  
يَانَ تَغْرِبُ فَلَاهُوَيَ وَرَثَيَ قَرَاقِيَّ مِنَ الْأَدَبِ أَمْوَالَكَ  
وَلِيَالِكَ وَاسْكَنَتَ بِالْأَهْرَافِ هَذَا تَرَابُ الْأَنْسُورِ وَهَذَا بَلَادُ  
الْأَنْسُورِ بَلْ تَنْفَقَتْ لِيَ ما فَدَرَنِي لِلْأَنْسُورِ كَلَتْ الْأَنْسُورِ يَامِنْهُمْ  
شُونَّاً أَلْأَشْرَارِ عَنِ التَّوْجِهِ الْأَيْمَانِ بَلْ بَدَكَ زَيْمَانَ  
الْأَخْتَيَارِ أَفْرَقَ لِلْأَنْسُورِ تَحْسِيَّاً مَاطَلَقَتْ نَلَلَ

فَلَلْجِرْجِنَةِ الْكَرْبَلَةِ نَمَّ مَهْلَكَهُ عَلَى بَعْدِ الْمَوْتِ وَالْأَوَّلِ الْمَتَّهُ  
الْمَفْتُورِ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يَلِهِ الْأَيْمَنَ الْغَرْبَ الْكَبِيرَ  
وَلَا يَلِهِ الْأَيْمَنَ الْغَرْبَ الْكَبِيرَ عَنْ سَبَالَةِ الْأَوَّلِ  
الَّذِي هُنْ اسْتَشِيدُونَ فَلِلْجِرْجِنَةِ الْكَرْبَلَةِ سَبَلُ مَا لَمْ يَلْبَسْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَوْلَى نُورِ الْمُسْرِينَ شَهْرُ الْيَقَا وَأَوْلَى نُسْبَاهُ لَوْحُ عَنْ مَشْرِقِ  
الْهَبَاءِ وَأَوْلَى تَكْبِيرِ شَفَقِ بَلَانَ الْكَبِيرِ يَا عَلِيكَ بَالْبَهَائِيَا  
لَسْتَ شَهِيدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكِ الْإِسْلَامِ وَلَا طَمَقَ بِنَسْأَةِ الْهَبَاءِ يَا  
رَوْحَنِي مَا تَهَمَّتْ فِي إِلَيْتَ كُلَّهَا مَنْدُوكِي بِكَبِيرِ اللَّهِ خَالِقِ  
الْأَرْضِ يَلْتَمِسُ إِلَيْنِي اسْتَشِيدُتْ فِي سَبِيلِهِ فَرَثَ غَيْثًا  
بِالْأَيْمَنِ الْغَرْبِ يَدْكُوكِي إِلَيْهِ أَنْتَ الَّذِي الْمَفْتُورُ عَبْدُكِي  
شَمْلُهُ وَتَوْجِهُتْ إِلَيْكَ خَالِقُ الْأَنْشَاءِ وَأَنْتَ الَّذِي أَخْدَدْتَ  
عَنْ اسْتِبَاعِ الْمَلَائِكَتِ وَعَلَقْتَهُ بِاسْتِبَاعِ كَلَّاتِ الْأَنْجَوْجَتِ  
مِنْ فِي مَسْبِيَةِ اللَّهِ الْمَهَيِّنِ الْأَبَلِ وَأَنْتَ الَّذِي مَا كَفَرْتَ

لـ**الـمـلـكـ الـأـخـلـىـ كـيـفـ مـوـجـدـ الـأـشـبـاـ** دـائـرـةـ خـيـرـتـ  
خـطـوـةـ الـأـطـلـىـ سـلـيـلـ مـرـضـلـاتـهـ الـقـلـبـ الـكـلـىـ وـالـنـفـسـ الـزـكـرـ  
مـاـ اـسـرـعـتـ بـدـلـ الـأـنـاـلـ فـيـلـ اللـهـ الـزـيـرـ بـهـ تـبـقـتـ إـلـاـهـ  
الـرـجـالـونـ كـلـ الـأـشـبـاـ فـيـاـ حـادـلـ الـلـهـ لـقـاـهـ آـنـ غـرـتـ بـهـ  
يـلـيـلـ عـقـلـ مـقـامـ الـرـبـ إـلـاـهـ الـلـهـ لـنـسـ الـقـادـرـ عـلـ الـأـشـبـاـ  
وـاـنـ هـذـ مـقـامـ الـرـبـ إـلـاـهـ كـلـ الـأـشـبـاـ إـذـ يـصـابـ عـلـ الـأـشـبـاـ  
لـ**كـلـ الـنـادـارـاءـ مـلـيـنـ الـأـسـحـارـ وـعـلـ الـغـرـفـاتـ الـحـلـمـ** دـاعـلـ الـنـادـ  
الـأـطـلـىـ الـأـنـاـلـ بـكـلـ تـنـقـرـيـلـ بـعـثـ مـالـكـ الـأـشـبـاـ طـبـ بـكـلـ  
يـاـتـ الـأـنـاـلـ قـرـقـلـ بـأـسـرـجـةـ اللـهـ شـرـطـوـبـ لـكـ بـأـلـيـاـ الـأـنـاـلـ  
بـذـكـرـ اللـهـ تـمـ طـوـبـ يـاـيـاـنـ الـلـهـ لـ شـطـرـلـهـ بـوـرـدـاتـ  
قـرـتـ عـلـيـوـنـ الـمـهـنـاتـ وـبـاسـقـانـكـ اـسـقـوـوـنـ الـعـقـبـاتـ  
وـالـكـبـيـرـاتـ وـبـاشـغـالـكـ بـذـكـرـ مـوـلـاـتـ قـدـ طـلـقـتـ بـهـ  
الـكـاثـاتـ عـلـ ثـنـاثـاتـ وـبـقـيـاـ الـسـتـورـ مـنـ شـيـئـ الـأـفـكـرـ  
وـبـأـيـاـتـ كـلـ أـيـاـتـ سـجـاجـنـ الـبـلاـ منـ إـلـاـهـ الـأـعـدـادـ وـاـ  
إـسـرـعـتـ لـهـ لـهـ مـيـنـ عـنـ الـنـفـ وـالـأـذـفـ بـلـيـتـ سـاقـتـ

ما قت بين المكابح لئلا ننادى ما ورد عليك  
 من انت الأعلم والمعفيان بأجوره هي  
 وسراج الآيات  
 لعن الله الذين ظلموا نالهم حوريات الجنان  
 بنيوتون وبيكير على ما ورد عليك في سبيل الله  
 العزيز الجنان واهل بيته غرباء بالفانوس في زناهم  
 بما ذكرت عليك من سهام البلا ورسوف الهمدا  
 خلق الله التي بن شلوات وقتلوك من غير حق خواصي  
 لهم باصلوان الحشائش مذابن الانسما وامثلن الفخافاه  
 لا يقدر خذلت الفعلة لأن البلا دعى شئلا يسفوكون  
 العباوة وما أهداه الذين ما قت شفاعة لهم إلا على ذكر الله وما  
 تحركت أجزاء الخف سبيل من رضا الله وما واردتك  
 أبدا بهم إلا إلى ياب هناية الله وما وردتك عليهم  
 الأهل على الله وما سمعت أذنهم إلا لطلبات الله وما  
 استفسروا الأكراد يحيى الله التي هي مت من فطح الريان

٣٣  
بادن الرعن الشهد بالثأر تذكرت في آياتكم كلها ملائكة  
بذكركم المقتدر بالبيان ومانقصت الأنبل الله يباري  
عروفات القوم وما ينزلت لغى على المؤمنين بخلاف  
الأحداث في ذكر ربكم المقدار الحجات سعادتكم لهم  
باتقى نافذتهم فخواص ونصر من فخر وآدمكم من ذكره  
واحفظهم زارة من يادك الأشرف برؤاياتكم فما يحيى  
والانفال والثأر شديد النكال اخربت بهلك  
بسعادتكم الصدق وسعادات العلية وحالات التي شهدت  
عن أمي البغا وابياتكم الذين اسلطتم إلى هلاكم  
وبد موهم آثر حرب في مثونات وأشياقات  
وبدمائهم آثر سفك في سبلك بآن نافذة الخ  
ظليوالإشعاع في الأبراج لا باسم الله تكون  
جيالك ويميلون رداء الذين مانعوا شفاعة  
الذكريات او رب ان عبادت الأشرار بريقة

لجُ بِلَدِنَ اَنْ يَمْعَرُ الْجَاهِلَةُ الْكَنْبَاسُ اَنْ دَكَنْ  
 يَا طَاعَةُ الْحَنَّاسِ اَفْسِدَهُ يَا سَعْيَتُ الْقَوَاسِ يَا  
 تَعْلِيَّدَمُ اِلَى سَفَلَ الْعَيَّاتِ اَذْلَالَتُ اَنْتَ اللَّهُ لِاَللَّهِ  
 الْأَمَّتُ الْعَزِيزُ الْمُسْتَعِنُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى اَبِيَّكَ  
 وَاسْفِيَّكَ وَارْبَلَّكَ الَّذِينَ اسْتَهْوَدُوا فَنِ  
 سَبِيلَتْ بَعْلَمِيَّكَ وَهَلَّلَكَ الْفَطْلَعُ عَلَى  
 اَمْكَانَ وَجَعَلَ نَبْلَدَ خَالِصَاجِبَاتِ يَا مَلِكَ الْكَوْنِ  
 وَاسْتَهْوَنَفَ سَبِيلَتْ يَامُونَ فِي قِبَلَتِ  
 سَلْكَوْتَ سَلَكَتْ السَّوْتَ وَالْكَرْضَ وَاتَّكَ  
 اَنْتَ الْمَقْتَدِرُ عَلَى مَانِشَةَ لِاَللَّهِ اَنْتَ ا  
 لْغَفُورُ الرَّحِيمُ دَالْحَمْدُ لَكَ يَا مَحْبُوبُ الْعَالَمِينَ  
 وَمَقْصُودُنَ فِي الْمُرْتَ  
 وَالْأَمْرُ بِالْمُتَّ

نَهْمَكَ

بِرْ لِمُقْنَدِ الْمُنْقَادِ الْمُكْمَلِ

يَا إِيَّاهَا الْمُعْظُومُ قَدْ سَعَنَا مَا أَسْتَشِيهِ بِالْمُنْتَهَى  
 وَمَا رَأَيْتُ بِهِ إِلَّا مَا يَحْتَسِي بِهِ الْمُنْتَهَى  
 رَبَّكَ لَوْلَا تَعْلَمُ وَإِنَّهُ لَوْلَا تَعْلَمُ وَلَا تَعْلَمُ  
 وَإِنَّهُ لَفِي كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَعْلَمُ بِمَا كَانَ وَلَا يَكُونُ  
 يَابَّانَ لَمْ يَجْعَلْكَ فِي ظُلْمٍ الْمُرْسَلُونَ إِنَّمَا يَعْلَمُ  
 صَبَرَ رَبَّكَ الْمُقْنَدُ الْمُهِينُ الْقَرِيمُ إِنَّمَا يَعْلَمُ  
 مَعْذُونٌ وَسَعَنَا مَا تَكْلُلُ فِي الْمُنْتَهَى إِنَّمَا  
 حَادَرَ عَلَيْكَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ لَمْ يَخْفَ  
 لَعْنَدَكَ لَمْ يَسْرُكَ لَكَ فِي هَامِدٍ غَالِبٍ

بِرْ

بِلْ يَأْتِي وَعَلَى الدُّرُّ احْمَرُ الْزَّيْنِ بَلْ كُلُون  
بَا خَوَانِمْ وَدِقْرَنْ مَالَادَازْنَ اللَّهُ لَهُ الْحَمْدُ

ا) الْزَّيْنُ بَلْ خَوَانِمْ فِي الْشَّمَارِقِ الْأَيْمَانِ بَالْعَدْ

وَفِي الْعَشِيِّ يَكْفُرُونَ بِالْكَلَكَ، الْفَرْغَالَهُو

لَلَّاهُمَّ حَمْرَ السَّجْنِ إِنِّي أَعْرِفُ مَقْامَهُ قَوْجَلَهُ

الْفَرْدَوْسُ الْمُعْلَى لَكَ دَلِيلُهُو مِنْ إِلَيْهِمَا

دَسْجِنْ لَمْ مَوْنَ وَكَفْرُ بِاللهِ الْعَزِيزِ الْجَنْوَهُ

إِنَّهُ أَمْرَنِي أَنْ لَمْ لَكْفُرَ وَالْمَكْعَدُ مَا أَقْرَبَ لَيْهُدُ

بِالْكَلَكَ رِبَكَ فِي هَذِهِ الْمَقَامِ الْمُحْسُورِ إِنَّهُ

يَخْلُصُكَ وَإِنْ يَجِدْ فِي خَلْدٍ<sup>٢٨</sup>  
عَنْ دَارِهِ لَهُوا كُنْ عَلَمَ الْغَوْبِ بِحَلْبِ بَلْ  
فَاصْبَرْ فَاصْبَرْ الْعَاتِمَةَ لِلَّذِينَ صَبَرُوا فِي نَاسِ  
وَاتَّبَعُوا صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِرِ لِلَّذِينَ أَشْظَرَ الْ  
نَّاسُ وَظَلَمُوكُمْ بِمِرْحَمَةِ الْمَرْءِ الْمُسْبَقِ  
مِنْ الْوَجْهِ ثُمَّ أَعْلَمْ بِمَا اسْرَكُوكُمْ وَلَهُ سُرْ  
مَا سَعَكُوكُمْ بِلِلْقَدْرِ وَالْقُوَّةِ الْأَكْثَرِ  
قَنْ أَلْدَى الْحَرْشِ وَلَدَ مَا وَصَبَّنَكُوكُمْ بِهَا إِنَّا  
لِلَّهِ الْمُتَّرَلَةُ فِي كِتَابِهِ الْمُحْفَظُ لِيَلْعَصِ

(دواء)

ان يجتمع نسبت الله بالمعروف لذكرا فضي  
الله مني قبر و في هذا الجن المبارك انتها  
البها، عليك و على مراجعتك في الله

### نزل به الرق المثير

بسام خداوند يلعن اثناء به بعثيات  
رحمانيته و فیرونهات ربانية فراسیک  
و از مائده لقطع که عظیم نعمتی  
مرزوق کرده ذکرت لدر المظلوم ذکر شد  
و دعایت اصفهانیت فخر حن و در باره

اَسْمَحْكُوكَيْنِ لَدَبِرَه وَخَواهِ بَرَه  
وَلَنْفَضْلَه اَكْبَرَه اَنَّه تَرَاهُنَه عَطَلَعَه  
اَمْرَقَ بَيَّنَه فَأَنْكَرَه دَانِدَه وَالْكَرَى لَه  
حَلْقَ لَزَائِنَه مَقَامَه لَنَدَاعِلِي مَحْرُومَه وَمَسْوَه  
اَنَّهَ كَرَى رَبِّ الْمَوْطَرِ الْكَرِيمِ جَنْبَ جَهَالِ  
عَلَيْهِ هَبَّا اَزْشَا اَظْهَارَ رَخَانَه نَهَرَه طَرْبَه  
لَكَ بَاقِرَتْ بَرَنَاهه دَوْنَه بَيَّنَه قَهَّه  
رَبِّ الْعَالَمِينَ لَأَصْبَلَتْ اَهْمَالَه فِي سَبِيلِ الْعَهَّ  
وَذَكَرَه اَنَّه مَرَّه بَعْدَ مَرَّه فِي هَذَا سَجْنِه يَقِيمَه وَالْكَيْدَه  
وَرَه بَارَه ثَمَاثَتْ نَاهَثَه بَرَه اَنَّه اَسْبَرَه

وَلَكَ تَحْمِيَّةٌ يُوفِي أَجْرَ الْعَابِرَاتِ وَعِلْمٌ  
الصَّابِرِينَ بِهِ نَفْسِي كَلَّهُ مَا لَدِيْقَهُ اَذْلَادُ  
وَرَبَّارُ قَبَّابِيْلَهُ شَدَّهُ دَيْعَفُرُ ما كَلَّهُ اَنْتَهُ  
بَخْلَمُ نُورَهُ دَلَّمُ زَبَّهُ دَرَكُ اَحْوَالِ جَنَانِهِ  
بِجَلْكُوتِ مُنْزَلَهُ دَرَرَ الْوَاعِيَّةَ نَاظِرَ شَنَدَهُ  
وَبَانَ مُشَكَّرَ تَازَّ بَرَكَهُ بَلَاغَزِيَّهُ  
نَانَدَانَ اَكْلَمَهُ بَرَزَ الدَّاَرَاتَ اَسْرَ الْمَهَافَرَ  
بَسَاخَ اَكْثَرَ الْمَلَوَاعَ لَمِسَرَ الْمَهَادَانَ بَسَاخَ دَزَّ

عَنْهَا أَقْلَى حِزْمُ الشَّعْرِ بِذَادِ الْأَحْلَمِ بِهِ اللَّهُ الْغَفِيرُ  
الْجَبِيدُ مِنْ أَقْبَعِ امْرَأَةٍ يَنْهَا الرَّفِيلُ  
مِنْ عَنْدِهِ وَيَرْفَعُهُ بِأَكْثَرِهِ لِهِ الْمُقْتَرُ  
الْفَدِيرُ إِنَّ الْمُظْلُومَ مَا إِلَّا لِتَفْسِي  
شَيْئًا وَيَنْسِرُ أَجْيَانَهُ بِمَا أَمْرَهُ اللَّهُ  
هُنْ فِي لَوْحِ حَفِيفٍ لِلَّاتِخَنِ مِنْ يَشِئُ  
أَنْ أَخْرُنَ لِكُمْ عَظِيمٌ عَلَى خَرْنَمِ الْفَكِيمِ  
وَقَدْرُنَا مَا نَفَرَجُ بِهِ أَفْسَدَهُ الْعَارِفُينَ  
١٥١ أَفْرَجَيْ بِذَرَرِ بَلْكَ إِنَّا نَزَلْنَ لَكُمْ

يُبَقِّيْ بِهِ ذَرْكَ وَبِدَوَامِ الْأَلَّاْكَ وَالْمَلَكَاتِ  
لِيُشَهِّدَ بِذَلِكَ رَبُّ الْعِلْمِ أَخْبَرَ  
الْجَاهَ، مُلَكَّرَ وَعَالَمَرَ وَخَالِقَهُ  
وَبِتَهَا حَسْنَ لَعْنَ عَزِيزِ شَهِيلِم

۳۲۴ مکاتب اسلامی

امثل رق العمل والنصف ودفع المصدق والكافر ان المطر  
يكون دافع بمحارب الماء فتنزه روس اوليا كفافا  
القطع وربما لهم بذلك مقصود ينفيهم العجا ، ان تحيطوا  
الزب ببيانه وعطيه العذاب بالعاميم ونفيهم اثره  
الغدر اثر القتل سبب قبضي عذابه وله  
قرآن الله ان يرتفع بهاته عصته عقلة قدرها والمعيبة  
مكفره وجعله زفقة لغير ربيه الله ان يكون شفاعة  
والثورة جرمال الدواب والهزيمة اهل الماء  
وخطون تعبت شهادة اذ كياس مقام ان نفس  
وستقام بليلة از فليخ اساد كذبة اثر  
ورثة طريح القدس فرگاه نهشة

بدر غریب سرچشمه<sup>۴۵</sup> ایشی هست لغدان  
خانه ز فردیس<sup>۴۶</sup> ب خود و خسته می خواهد  
و قمیس عبارت از کسر اکثر از عبار باشد  
ایش باره<sup>۴۷</sup> گفته از دریار در خوبی<sup>۴۸</sup>  
نیز میدیدند از صفر و در بام<sup>۴۹</sup> کسر  
بهرق آیات الْحَسْنَى و پیشان<sup>۵۰</sup> تقدیر  
نه را نه ب مردین نه ب کسرین او<sup>۵۱</sup>  
بهرق سیاست ایش الدام جیده<sup>۵۲</sup>  
فرازدایم و مالک در<sup>۵۳</sup> قیام<sup>۵۴</sup> ایش خا<sup>۵۵</sup> ب خواهد  
در باره صفر از میلادی<sup>۵۶</sup> ذل<sup>۵۷</sup> خواهی  
تزلیخ باشی<sup>۵۸</sup> صفر از فردیس<sup>۵۹</sup> غافر و مل

بِمَعْنَى مُسَيْدٍ وَمُخْبِسِ الْمُشْفُلِ دَكَمَانَ كَوْرَ  
لَضَرَتْ وَتَمْلِيقَ كَهْ دَشَّةَ دَاهْ سَعَ اَكَهْ اَبَهْ لَطَّ  
سَلَفِينَ اَذَانَقَ سَهْلَاتَ الْوَاحَدَهْ مَسْرُقَ وَلَكَ  
بَهْ سَهْلَهْ لَاهْ دَهْ بَهْ لَاهْ كَهْ بَهْ بَهْ لَاهْ  
لَاهْ لَاهْ وَلَاهْ بَهْ بَهْ لَاهْ لَاهْ سَهْ لَاهْ دَاهْ  
اَنَنَهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ دَاهْ لَاهْ اَهْ لَاهْ  
جَوْ شَعْ بَهْ بَهْ سَهْ لَاهْ دَاهْ دَاهْ دَاهْ  
سَهْ لَاهْ اَهْ يَقْمَهْ مَاهْ سَهْ لَاهْ لَاهْ  
لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ  
سَهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ  
لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ  
لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ لَاهْ

لآخرین ۷۰ نجیل اولیا که مخفیان عرب‌الوژم سکونت کرده‌اند  
از بیت زیر قلم ملکه المغفور و لغور جنور الظاهر قلم ایش  
مجید الحکمة دلیلیان لعلکه الحکمة من خلق راهی امر  
پس بعد از آنکه ملکه ریاست ریاست و فتح پادشاه زاده  
الملکه الدامت لعیز المغفور یا اینها ناظر الوجه  
وارد شد اینکه سبب عزیزی برگشت از بعضی از خود  
که مخدوکی نسبت میدهند ظاهراً اینکه فلاش صدر  
و اماست و خدیل و اندیف مرتد مع اینکه کار عنبر و  
دوباره شنی می‌کنند هر دو برجست عذرخواهی کردند که عین شکایت  
و از قبیل ذکر شد اینکه سبب آثار و انتباخت چشم‌گشتر  
کشیده شد و ایش که از این کار نیز بجهة ۱۱ام و چهارم  
بر تقدیم امرالله فرموده سر اضافه شود و دیر نه حجم را خود و بجز این  
نموده از فرن اعمال بعنی دیگر بر عزیز عالم بوقوعیتی از این  
طلب نقوص غایبیه و مایه فرماید بر روحیه و ایش به اینکه

لطف ر دنیو خصلت آندر ۱۴۰۷ زده باید که این کار نه خود  
نمایند فیضوت ام احمد مشغول آندر خود میگذرد غافله فانی شووند  
که عجب است در اینست همان ختنی از آنکه بدبخت  
شده هرچند بجهد هر افراد نموده و بمحیط آنکه حجت است معکوس نهاد  
خوبست عجب بجهد علم میدانند از جمیع عرفات آنها عجز نداشند  
که عجب است که در اینست همان ختنی از آنکه بدبخت  
نقوص تمشیع شده باشند که عجب تنبیه از داشت لعنت ایشانه ای  
در خود روزگاری از انسان باشند خوش پرید آیند همان چشم  
بلطف حکمه روی اینها شجره فرشت و شجر بدتر لایق ندارند این سوی  
در مقامات توانیم که اینها از اینها از اینها که عجب است از اینها که  
که لست دارند عجده فی کنیت هم فرق ندارند و اینست از  
حق پندر شاهن از حق معرفات از کفار در کشور ایشان  
لکه این آیات لذت داشتند و در فقر و میلکه خود را که عجده و میل  
که بایست علم از هرچند بجهد اراده میگذاشت اینها که عجب نیست  
بجهد ایشان میگذرد و اینها عجده است در تجربه ایشان آنها است از

نام نیمه اندیش شده و این طبق شخص دلکش تجربیات از او و آنکه روز  
بنفس او نفس او اینچه در حقیقت هر چه میخواست که از قدرت و خشم  
و فضیلت و اینقدر از شخص این برای اینجا میراه بخال خود را  
آنچه داشت علاوه بر این که این مرد افراد حکم بر زوار گفته اذان را عصیه  
با فرض غیثه و اذان غیره سه مرتبه خواند هر چهارمین بار گفته که این حکم  
که از ابیط و کم توجه است از اینکه مسح عرضی نباشد اگر این چنانچه  
لذت چوی از خارج شدن از این که از این مقدم عالم سرتقاض است غیره  
اگر شنید و خود بجان و خوف کناره جنوب رفع نتو چنین شخص قابل  
دست داشت و اگر شنید و از سه محمد جبهه باز در قل قل خواسته خود را  
نمیکنم ام اما لفظی فی المصور و مختار این و شخص منه اینها  
و الفقهی و والدگل آدرس جنپه اسر فضله من عذر و دعوه  
القديم فقریا مده احمد و لمعرفه والدگل هر قدر صونی میکنم  
ارتفع صریه استغیر مکوت ایمان الراخمة و خصیخ خداوند ذکر  
العزیز العظیم بحقوق اسر ولایتیمیں الظنوں والدوکام استغیر  
من ائم بعلم بیعنی واقعیتی نیز سیان السکر نهان بیان

ای بی قلمون ای ای خوار آن تو قت بخفره <sup>۵</sup> چهارمین دوسته که ای خوار  
الخطف فی المربت العادین آن تو بخفره علیه و ای خوار آیه و سیم  
حسبند و حبکشیش بخواهی خوار باز خواه مرد هر قزیره ای خوار آن  
افق ای خوار بخفره شاهزاد عرف و دوسته بخفره عرضی و تکریت  
و تکریت بخفره خوار مسجد حجت داشت دیگر دیگر دیگر دیگر  
خوارده بخک ای خوار دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر  
آن تو قلوب را که بدهن طرب بخداهین رطوب بخداهین رطوب بخداهین  
نامه ای خوار دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر  
و داده بخداهین دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر  
که جز خوار مهات خوار خوار لازم بطبع مجدهت خوار مهات خوار  
بخک ای خوار دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر  
بر خوار بخک ای خوار دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر  
آن دیگر  
ب خوار بخک ای خوار دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر



دویلخانه شنین سکونت نهاد و قیام از آن راه را باز بگرد  
از حق خبر نداشت بسیار خود مistrust و قویت بردازش شد افسوس نمود که  
ذنایر و بیان اعلیٰ دھرم منور و نو روی جمیعت گفت و من عومنا  
در این کثر خیر اول افسوس نمایم که فضیل خود خبر نداشت  
دانانه قدرست بر مردمه ته پر را ت بار خطا و عذر کردند  
سخا کنیم خود را افتداد و خنده ای او دلله غیر لذت نمایم و نیست  
در روزت و خوشت و حمفوتو و لذوت او هزار گنجینه است که  
محبوب شافع او در ملک ای ای و ای ای و ای ای و ای ای  
بر این ای  
فقره و غریب خوبه و فضل العمل ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
ای  
و بیغشت ای  
دیگو و دیگی بنا صراحت خود پیکن روحیت و خیریت  
با و میخواهی ای  
در ریحان و چشم و ای ای

پیشین ترجمت اعضا خواسته دارای کوچه پاک شر و زلزله  
گردید اوست خلیفه اول در مردمه عرب خواسته خواسته  
بیان نظر مخوب خواسته اول دنار را که اول دنار خواسته  
محل اتفاق بخت بخشنادی از این بر تبر پاک خوار خواسته  
لطف خواه از اول بیان بخت دنار خواهد بود از این خواسته دنیمه  
دیگر دناره دو دنیمه که در کسره باشد و باین دنار خواسته  
کم خواهد شد تا این جمله دو خواسته اعلیه کلمه اسراره  
ششم از فواید این سرایه و بکار داشت این بجا داشتی  
کاغذ نامه و استاد از خواسته خواهی از خواسته دنیمه و دناره  
خواسته بیان دناره در این کسره بیکمی خواسته بکار داشت  
دفاتر این کسره و این دناره بخایه از کاخه باشند  
که هر چیز که شتر که نیز نیز خواسته این دناره  
از آن که دنیمه داشت و این دناره شتره که دناره  
که بخایه چیز که از عیش شتر شجده است

۵۴  
شکر = حلق سیکه خنید و فاز شد بر آن سلیمان ایکجہ  
وزیر شفیت آنرا نازل کر جس بقلم "ام" داشت آندر  
اتفاقاً ایضاً کہ کنگره نظریں نہ مطمئن نہ بحث

الخطیم کلمہ الرد درویش مخفیم (از فرهاد ای) ۱۱  
دانه یان ایم (از پنجا چھپیں بردارید و سفر کر  
ناظر باشید و پس بپکیم سبب روحت و تائیش  
عوم ایم (ام) = مکتب جو شید این مکتب  
عالم کیوں دیکھا کم = رزاقی را که جس بخواهد  
بزرگی و پنجه علت اتفاقاً = تو قبیل مادر  
ایم (ام) افتخار بعلم و عمر واصلدی فعالیت  
شبوطن و قدم ایم زین قدر این مکتب  
آکاندو جو اندیز چیز کہ بخواهد آنرا  
از بیار دربار رواند و بنزوله افتاد بـ  
از بیار جسان ہند = مکتب در درویش

پنجم از فرهنگ ایش دار <sup>۵۵</sup> و آن مفهوم داشتند که اول در کو  
شکر ایش را فلکیم دانند که وعده و وظایف این کو  
در کتاب آنکه ایش از منام منع نماید بخوا  
ایام هر سی داد و مکن بقدر که بحقوق این کتاب  
بی پیش از اینکه وظایف این کو از کجا در این کتاب  
آنکه ایش از منام منع نماید بخوا  
شود تا نماید این کو این کتاب را در این کتاب  
بهمانی که دخواه میراث بر العین (ایش) باشند  
بدون اینکه این کتاب را بخواهند باقی باشند  
که دیگران خلوه و عالم نباشند و کوئی را نداشند  
اگر مخفیت منع نمایند که دخواه این کتاب را باقی باشند  
درینه و اصره و قلصه و اصره که دخواه این کتاب را باقی باشند  
و اینکه ایش از فرهنگ ایش بخواهند

اعتدل پس مجموع های خوبی از نایم سبب خوشی در تهدید  
اگر غرب چون خود نماید و سبب خشم دارد و حشمت ایشان  
آنست جهانگیریه بیان آمه و قدر و مجموع شفاقت آن طبقه  
که شفیع آن فوایند عالم را آذان ایم خوبیه و نیتیه  
صلح این علیمه قویه قاهر مکنند ملک پاگاهان آن  
علم در امور دنیا در مذکور از خواهش شنیده خواهش  
و دیگر اکبر شرکت نماید بخاطر شجاعیه خوبیه  
موجع و لکن از اقدامه و غنیمه مسحور والآن آن  
که قدر است بر تدبیر مهوار ارضی کنها دست داشت آن  
سبب مادرست سیان آنکه امیر جعفر شفیع  
باشد آن موضع قادره و با مراد و فرست  
 تعالی القادر از زر ایله افقه بهره بخواهیه المستنی  
او ام تزله هر کجا حضرت کنم

٥٧

از بار و جو ان مظلوم کافو اند خشم و از ته نکم دل  
بیت عدل و محبت هنایم و عصیان و حفظ عدالت و این دل  
ام سیف را نم بازد بسیح حکم نصیح بعیر ناظر پنهان طلب  
ام سیر اختر بیه الکیر و فخر و قبه لافخر و عادل افق  
حق مظلوم من نهایم ولذین عذر نام ام بر من این افق  
یا حیدر شیری عهد بپوشش دشائی فرعون و دلخواه  
اچ طرفه فخر مع زلک سبب اگلان شده زخم  
چه که اوبشر لا از رعنای محبت طفیان کفر از وارد  
اورده از آنکه که از ملک قبر و ملک ایران  
نشه قلما من قدر سیر شیر سجن و ماوراء عین از  
بر عذر حبشه ازین عین بیرون اینهم لفسه  
پیشیح قبر و قبر که اسفل این بیانات نازل و لقی  
خا فریز لفصر خیر چه که از قبر دلورست

۵۸

لیزد لزق طلب مرد تایید خایه برند بسیع  
آن نفس پسته شش باقی جم خطا نیو اید آنکه  
ید نخست آن را داشت و حان کسر افسوس نماید و نظر از  
حضر و مطلع مرین و لعلو و پیغامی خفظ نماید لذا که سبب  
تفییع امر را داشت و پس عده‌گش اش هم مقصود است  
رها غیر از این کلمه الله در حق دهم از فصل  
یاد ارض انسزا ریاضات حقیقته بعتر قبول نماید  
و میتواند  
من حیان پیغمبر خود ناظر زین پیکه سبب ایع  
امداد این امور را صدیق گشون و چن اولیاً  
و مسئوله لایق چاپ داشت خوبه و نفت  
از عبار از خبر و بعد در حق را جهاد بخواه  
و بضر و لایق این موضعه آنکه بخوبه و نفع  
از ما عند کم کاری و با خبر ناصح این معرفه  
نمک خوش داشته باشند اینکه همان مملک

لهم انفق عمنك اسر محبوبٍ ويفتول  
واز سيد اعمال مذكور انظر واقم اذكرنا  
انزله الرحمن خ لفرقان دليلُ رُون عاصم  
ادركان بعم حفنه صته ومن يوق ع نفنه  
نولنك هم الف رُون خ تحيته اين كلمه  
سباركه در ارجق افتات س هم انت  
طريق نجاح را فته عن نفنه انزع اهم  
خ تحيته اهم آدم من اوراسه اعلم اکلم این  
حضرات افتان و اهیں علیهم با دعنه خ رکنیو اف  
شار و بجهانی خیر خیر ولين مختار  
سرواد و عنده سید خار و از کاشی و سهل مرزوو  
نشئ است ایں بقدر ایام خیر الله فرة والله اذکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِرَحْمَةِ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةِ سُنْنَتِ  
إِنَّمَا حِلٌّ لِلْمُرْسَلِينَ

صَلَوةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنَةِ  
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُؤْمِنَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَلَمَّا كَانَتِ الْمَنَى  
وَلَمَّا كَانَتِ الْمَنَى

او  
بهرزیز شد و خواهان ایشان شد  
درست آنچه دسر خود مخصوصاً این بند است  
و این دویی که دختران بندان شدند و دختران دیگر را نمایند  
ایشانه این درادهای بین این دویی هایی باشد  
و همان دخترانی که در کتاب خود بخواهند بتوانند  
که خود را که از شرکت شده باشند و دشمنی هم از آنها  
فراهم نهایند و من اینجا باید این فتوحات را در اینجا  
نمایم از اینجا آنها میگذرد خواهش خود را که این دویی داشته باشند  
و بعد از آنها میگذرد خواهش خود را که این دویی داشته باشند

378

٦٢

دیدار استاد این بیان دارد که در این استادی  
باید نمود که خلیفه ای را که از این طبقه باشد  
نمایند و این نمایندگی را می‌دانند و آنها را  
که از این طبقه باشند باید از این طبقه باشند  
و از این طبقه که از این طبقه باشند باید از این طبقه باشند  
لزق  
آنکه این نمایندگی را از این طبقه که از این طبقه باشند  
نمایند و این نمایندگی را از این طبقه که از این طبقه باشند  
نمایند و این نمایندگی را از این طبقه که از این طبقه باشند  
نمایند و این نمایندگی را از این طبقه که از این طبقه باشند  
نمایند و این نمایندگی را از این طبقه که از این طبقه باشند

در میثون از این نسبت، ۵۴

چون دست ام بر داده بود و فریاد نمود  
نمودندش زنوب پوشیدند و بسیار سرمه از آن  
بینهای خوب بودند و فریاد نمودند و بسیار سرمه از آن  
ملک لاده ایل علی این نیز خوب بودند و بسیار سرمه از آن  
نماید و پسر را از دیگران مخفیانه کردند  
این ایل  
بعد از چند روز بودند و در این روز خبر از این  
که از این نیز خوب بودند و بسیار سرمه از آن  
در بیرون خشم ایشان خواستند و با هم این روز خوب بودند

۳۴  
و هست و هست که رن افندی و دیده بی خبر نکرد صفت  
و خیره زدن این در فخر نهاده از جمله اینها  
اصل ادم غریب و ایام او را بسیار آنچه مخصوص او بود

حرب پدر ایجاد کرد و آنکه

با خود رفیع خان ایران اخواز راه نمی خورد و از قلم خود  
و مشهور شد که خود را بخوبی و خشنگ ام و در مخصوص می خواند  
خوب و خشن و بخوبی کرم و بخشنگ سر و دلکش خود را خواهد  
در خضرات خوب و خشن ایات خوب و خشن بخوبی  
و خشن خواهد بخوبی و خشن خواهد بخوبی

و باز نشاند و از نوشتر نصیب برش می‌گردند  
درین عده این عده بیکه ام از دوستیم و داده این عده ام از دوستیم  
نصیبیم و از این پسرها باید از این هر کس از کوزه از خواهر  
پسر از خواهر شنیده باشی خیفم خیفم خیفم خیفم  
براند و بیم خیفم خیفم خیفم خیفم خیفم

بِهِ بَيْرَتُ مَوْلَانَ يَمَّانَ خَطَّ  
بِإِنْجِيلِ الْمَسِيحِ سَعَى إِلَيْهِ الْمُصْرِمُ إِذَا دَرَكَ بِهِ بَيْرَتَ فَقَدَهُ وَلَمْ يَرِدْ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ إِلَيْهِ إِذَا دَرَكَ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
بِهِ بَيْرَتَ إِذَا دَرَكَ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ  
وَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ فَلَمْ يَرِدْ بِهِ بَيْرَتَ

بِهِ مُؤْمِنَةٌ بِكَانَ

وَهُنَّ بِنِسْرِكَانَةٍ هُنَّ نَافِلُونَ بِأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ  
 وَهُنَّ أَكْفَالٌ لِّلَّاتِ الْمُنْذَرِ إِذَا دَخَلُوا مَدِينَةَ الْمَقْدِسِ  
 هُنَّ أَكْفَالٌ لِّلَّاتِ الْمُنْذَرِ إِذَا دَخَلُوا مَدِينَةَ الْمَقْدِسِ

إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

وَهُنَّ أَكْفَالٌ لِّلَّاتِ الْمُنْذَرِ

إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

دین خوش افسوس

۶۸

که بدر زیر بخی را فیض نهاد که بود از این کار  
دست راهانه می بینیم که از خود چون کسی که در خود  
این دلنشیزی داشت و می خواست که همچو دنیا کسی  
بر این عیوب پیش از خوب شاید که این دنیا نباشد خود را  
این سرور غصه خود را دید و قیام باش تهدید کند اگر این  
کسی که این غصه بخوبی داشته باشد این خود را نداشته باشد  
بله بخوبی آن دنیا را خود خوبی داشته باشد اگر این کسی  
درین زندگانی خود از این دنیا که خوب است نتواند خوب شود  
و دلیل اینسته بود که این دنیا خوب نبود و دلیل اینسته  
بین اینکه دنیا نیز خوب نبود و دلیل اینسته بین اینکه  
دانیل و جوک دنیا خوب نبودند و دلیل اینسته از اینکه  
این دنیا خوب نبود و دلیل اینکه دنیا خوب نبودند و دلیل اینسته  
که این دنیا خوب نبودند و دلیل اینکه دنیا خوب نبودند

این دنیا

این دنیا



سورة سریح بسم الله الرحمن الرحيم  
 كن بمنه و المخون الما تم مرا ران بغیر که ترا بستیں کن  
 و پند المحمد بسیع حوزه ادیخ صدر لقمه العرق تماران  
 کلینی فرایم و سرمه اعنی لاصدار آبا از لیانا آیا است و  
 افخر ایشیات داشت الف قدر عبارت یافع چیغا نامه هم ای عرب  
 طوری سیع فاز با صفات دام سیر زیر ما ظهر خوار او که الله  
 الک دریاب ام رضیت نهاد که همین دو کیم  
 آیت لا ينقطع عرضها بدوام ملکه  
 الحزیر الوئاب آیت اذ اذرت بیان اضر  
 و الحزیر الوئاب آیت اذ اذرت بیان اضر  
 و شریت حرم الوهم می عطاء مولی الور  
 و قر ام اطمیت الحمر بکیفیت اوزنیانه و دین  
 الک شریت اوزنک و ایت شریت بیان  
 سلطنه فضای و مثابه اوزنک بیان  
 اللهم و دافع المقم باکیت الاعظم الخربه ماج

بِحَيَاةِ الْأَمَمِ وَرِزْقِ الْعَادِلِ وَرَهْبَتْ  
شَرْعَطَانَ حَافِقَ الْلَّهِ كَفِيلَ بَالْجَنَاحِ  
حُنَّ الَّذِينَ ذُلِّكُوكُمْ فَلَمْ يَكُنْ قَوْلُ  
الْحَجَّ رَجَالٌ لَا تَلِمُونَهُمْ وَلَا يُبَعْخَنُ ذِكْرَ اللَّهِ  
إِنِّي رَبِّ أَنَا عَذَّلُ وَابْنُ عَبْرَكَ وَمَارِدُ  
إِنِّي مَكْلُومٌ مُسْتَقْبَلٌ إِنِّي دَارُ  
وَاحْدَائِكَ ارْتَقَتْ قَرْدَلَيْ مَا يَقْنَطُ  
فَرَقَّ الْأَحْوَالَ إِنِّي أَنْتَ الْغَنَّى الْمُتَفَاعِلُ  
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَهِيمُ الْخَزَّافُ الصَّالِ

بیک پیغی قیصر نهاد هرگز را کوک جنی همچو  
 قدر هرگز را که بیک چیز داشت در کوک هرگز خود نداشت  
 بدای اینها در میتواند اتفاق از گذشت باش سر و کار  
 داشت اما هرگز در میتواند اینها را بخواهد با اینکه نیاز نداشت  
 اگرچو را که بیک این باید اینها را بخواهد و از جویی  
 داشت تا خود این همه را اینها را که بیک را که خاله ایشان  
 ناخواهد داشت او را که هرگز اینها را

دویں را، می باشند هرگز نیکی را همچو خود داشت  
 و هر اینکه هرگز اینها را داشت هرگز نیکی را نداشت  
 و را که هرگز خود سهی داشت، می باشند هرگز نیکی را داشت  
 هر کویی، اگر داشت، می باشد اگر داشت هرگز نیکی را داشت  
 و هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت  
 لفی هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت  
 نه هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت  
 از هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت  
 هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت هرگز نیکی را داشت

هر چیزی که چیزی داشت هر چیزی که چیزی داشت

۷۴

ازم باشی من قبول می‌نمایم چه بود عرض کنید  
بـهـ مـدـینـهـ زـکـهـ تـذـلـلـ بـاـرـجـهـ سـعـیـ عـلـیـ اـسـتـ  
من در دل خواسته عـلـیـهـ کـهـ لـفـظـهـ بـاـیـهـیـ مـسـتـبـتـ بـنـدـ خـلـیـ  
آیـتـ بـاـیـهـیـ منـجـیـتـ خـلـیـهـ عـلـیـهـ لـفـظـهـ قـصـمـ بـلـوـدـ  
منـکـرـهـ جـمـعـ نـاـمـکـهـ خـلـیـهـ کـهـمـ منـخـلـیـهـ  
منـدـ عـلـیـهـ وـنـدـ منـزـلـهـ کـهـ آـنـهـ بـنـدـ خـلـیـهـ  
منـعـشـ وـعـلـیـهـ طـلـقـشـرـهـ کـهـ آـنـهـ بـنـدـ خـلـیـهـ  
وـنـدـ هـنـزـ خـلـیـهـ اـلـمـعـ اـلـدـ کـسـ  
فرـمـودـهـ بـنـیـهـ مـنـجـیـتـ کـهـ بـنـتـ اـسـدـ بـنـیـهـ  
لـعـنـدـ مـنـجـنـدـهـ عـالـیـهـ سـعـیـ خـلـیـهـ بـلـایـهـ  
خـلـیـهـ خـلـیـهـ بـلـایـهـ وـقـعـیـ پـنـدـ عـلـیـهـ بـنـیـهـ بـلـایـهـ  
درـلـفـتـهـ بـلـایـهـ وـقـعـیـ پـنـدـ عـلـیـهـ بـنـیـهـ بـلـایـهـ  
دـهـمـ دـهـیـشـ دـهـوـلـ بـلـکـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ  
سـبـتـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ  
دـلـشـدـلـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ  
سـهـدـهـ سـهـدـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ بـلـایـهـ

خواسته خود بخوبی نمی‌فرمود و چون پسر عزیزش را دید  
 می‌گفتند بحال شنیدند و در آنچه که می‌گفتند از اینها  
 آنکه ایشان را درین دنیا بخوبی نمایند و اینها را بخوبی  
 بگردند ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 و اینها را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 بخوبی و بخوبی ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی  
 بخوبی و بخوبی ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی  
 بخوبی و بخوبی ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی  
 ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند  
 ایشان را بخوبی نمایند و اینها را بخوبی نمایند

نیکی پاینی پنجه ای سرمه ده  
 بین کار و ده خانه ای مصلحت نیخی را خد  
 آن آنقدر ای سرمه ده قیو فخر ده کیه سرمه کیه  
 لازم که لوح حجج افسوس ده فخر ده سرمه لای خانه ای  
 شده کیانه ده فخر ده نیزه آن خانه ای سرمه ده  
 لاد فخر قصر ده کیه شد هر ده سرمه بی خی  
 ده دهن لوح بارک در تبلیغ شد دهن  
 دشمنی پنهانی ده ای طلاق ده خوش عرض ده سرمه  
 که سخنار سوده هر ده فخر ده نیزه که کند فخر ده داده  
 خودم پاینی تکریه ده فخر ده نیزه ده فخر ده  
 ده فخر ده نیزه ده فخر ده ای سرمه ده فخر ده  
 ده فخر ده ای سرمه ده فخر ده ای سرمه ده  
 ده فخر ده ای سرمه ده فخر ده ده فخر ده  
 ده فخر ده ای سرمه ده فخر ده ده فخر ده  
 ده فخر ده ای سرمه ده فخر ده ده فخر ده  
 ده فخر ده ای سرمه ده فخر ده ده فخر ده

و خود بخوبی نمایند و این بخوبی داشته باشند  
ادا از این سه کسی کسی همچنان داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
و اگر این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند  
که شاید این کسی کسی داشته باشد و بخوبی داشته باشند

۷۷  
مشهد پله خوق در ختن بنداری مشغیر شد و آزاد  
صحر از زیر خیام غلبه پیشین خبر رسید اصل افزایش  
الله را ب لهو عیجم که برگشت و مدد علاج خانه بیرون  
ادلن و آرکشود و مفترضه نور در برخانیه نسیم که عیار باشد  
الله خداوند دشمن از این کار بیان نمایند و آنها همچو

三

نیکه همین سر ۷۶  
اسنگ باز ریگ طی خود از این خود را خسنه  
بین دار مرد است، و بخت و دوچار شدن آن  
اصل بیداری خوب است، بنیان خود را خود را کس  
خواهیک دهد از مردم خود یا محمد خود را کس داشته  
آن خود را بخواست، و داشت از خود خود را بخواست  
تو رفته و بخواست، و داشت از خود خود را بخواست  
در درست عرضی داشت از خود خود را بخواست  
و بعد پیش از این بخواست داشت خود خود را بخواست  
و داشت از خود خود را بخواست داشت از خود خود را بخواست  
لایخه خود خود را بخواست داشت داشت خود خود را بخواست  
بر بیک از خود خود را بخواست داشت خود خود را بخواست  
و داشت از خود خود را بخواست داشت خود خود را بخواست  
و داشت از خود خود را بخواست داشت خود خود را بخواست  
و داشت از خود خود را بخواست داشت خود خود را بخواست  
خود خود را بخواست داشت خود خود را بخواست



صوبک فارغ نه می بیند برای خود را تردد می خورد  
تشغیل خود همچوی بمال یا گز ون چهارم توک ایکس  
و خاکسی خود را فراخ داشت همچوی بمال یا گز

### ادتنی بلم فرس

مریم با آنست تحریر می کند که من تو خود را نهادم که خود  
در عده پیغمبری می باشد و از تقدیرهای خود و محبات دلش بین  
ادتنی و چهارم کلی است و می بیند که این دو ایکس  
نهانک در میان ایکس های دیگر که با آنست تحریر می کند  
و ایل ایقف و ایکنست تحریر می کند و ایکس های دیگر  
خانل ایل ایقف ایکس زدن در ایکس زدن ایکس زدن  
بیند ایکس زدن و ایکس زدن خام خود را دیگر با ایکس زدن  
شمر حسب ایکس بین ایکس داشت و ایکس زدن ایکس زدن  
دویک دیگر خود فراموش می کند ایکس زدن ایکس زدن  
مریم ایکس زدن ایکس زدن ایکس زدن ایکس زدن  
دویک دیگر خود فراموش می کند ایکس زدن ایکس زدن

بِهِ مُسْكِنُ الْقَوْمِ الْأَنْوَرِ فَلِنْ نَسْتَعِنُ بِهِ مَا كَيْدُ وَهُنَّ بِهِ لَيْلَةٌ  
وَهُنَّ بِهِ لَيْلَةٌ وَهُنَّ بِهِ لَيْلَةٌ كَيْدُ وَهُنَّ بِهِ لَيْلَةٌ

وَهُنَّ أَكْبَارٌ جَنِ الْمَرْسَعِ مِنْ كُلِّ كَوْنٍ تَحْتَ دَخْنَةِ دَرْجَاتِ  
عَلَيْهِنَّ بَرْكَةُ جَهَنَّمِ هُنَّ دَمَّاتٌ كَيْدُ وَهُنَّ بِهِ لَيْلَةٌ

سَهْلَتِ الْمَرْسَعِ  
وَسَهْلَتِ الْمَغْرِبِ وَسَهْلَتِ الْمَشْرُقِ وَسَهْلَتِ الْمَغْرِبِ  
وَسَهْلَتِ الْمَشْرُقِ وَسَهْلَتِ الْمَغْرِبِ وَسَهْلَتِ الْمَشْرُقِ  
وَسَهْلَتِ الْمَشْرُقِ وَسَهْلَتِ الْمَغْرِبِ وَسَهْلَتِ الْمَشْرُقِ  
وَسَهْلَتِ الْمَشْرُقِ وَسَهْلَتِ الْمَغْرِبِ وَسَهْلَتِ الْمَشْرُقِ

كَلْمَشْرُقِيَّةِ  
إِذَا مَا سَمِيَ قَارِنَ الْمَيَابِ  
غَرَّ الْمَسْرُورِ دَفَنَهُ كَيْدُ وَهُنَّ بِهِ لَيْلَةٌ



از تو خریم ۸۴ هزار ناخدا در علیه داشت  
و سپس دست امیر و دیگر دخترای رئیس خان حضرت  
شیخ احمد بن عزیز کو اخراج کرد و خود را می خواست  
در کارهای اقتصادی اسلامی اسلامی کار کند  
و این باره شیخ احمد بن عزیز که خود را می خواست  
دانشمندی اسلامی اسلامی کار کند

پنچ سال پر بندی کے نتیجے میں  
سے ایک دوسرے سے بھرپور ایجاد  
زندگی کا ایسا شکر ہے کہ اس کا ایجاد  
کیا جائے تو اس کی مانع و موجیں ایک دوسرے  
کے لئے فرم رہے ہیں مگر کوئی کوئی  
کام نہ فرم سکے۔ ایک دوسرے کے  
لئے ایک دوسرے کے لئے کام نہ فرم سکے  
فرمائیں۔ ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے  
کے لئے ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے  
منج عذر کریں۔ ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے  
کے لئے ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے  
بھرپور ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے  
کے لئے ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے  
و بھرپور ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے  
ہے ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے  
و بھرپور ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے  
و بھرپور ایک دوسرے کے لئے ایک دوسرے





در زمین پیش از خود را  
 بگذار و خود را با خود بگویی  
 همه چیز را که از خود میخواهد  
 بعدها خود را بگویی و خود را بگویی  
 و چند دفعه خود را بگویی و خود را بگویی  
 تا خود را بگویی و خود را بگویی  
 بگویی و خود را بگویی و خود را بگویی  
 بگویی و خود را بگویی و خود را بگویی  
 بگویی و خود را بگویی و خود را بگویی

خود را بگویی و خود را بگویی  
 خود را بگویی و خود را بگویی  
 خود را بگویی و خود را بگویی  
 خود را بگویی و خود را بگویی  
 خود را بگویی و خود را بگویی  
 خود را بگویی و خود را بگویی  
 خود را بگویی و خود را بگویی







وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُوا  
أَنَّا نُؤْتَهُمْ مَا  
كَلَّا إِنَّمَا يُعْلَمُ  
مَا فِي أَنفُسِهِمْ فَمَا  
يُعْلَمُ إِلَّا مِنْ حِلَالٍ  
وَمَا يُنَزَّلُ إِلَّا مِنْ  
حِلَالٍ وَمَا يَنْهَا  
نُزُلُ الْمُرْسَلُونَ  
إِنَّمَا يُنَزَّلُ مِنْ  
رُّوحِنَا وَمَا يُنَزَّلُ  
مِنْ رُّوحٍ إِلَّا مِنْ  
نُورٍ وَمَا يُنَزَّلُ  
مِنْ رُّوحٍ إِلَّا مِنْ  
نُورٍ وَمَا يُنَزَّلُ  
مِنْ رُّوحٍ إِلَّا مِنْ  
نُورٍ



The title of the king  
 Right he is called the King  
 And his name is the King  
 He is the King of the world  
 He is the King of the universe  
 He is the King of the earth  
 He is the King of the sky  
 He is the King of the sea  
 He is the King of the land  
 He is the King of the mountains  
 He is the King of the rivers  
 He is the King of the forests  
 He is the King of the deserts  
 He is the King of the plains  
 He is the King of the hills  
 He is the King of the valleys  
 He is the King of the fields  
 He is the King of the meadows  
 He is the King of the pastures  
 He is the King of the plains  
 He is the King of the fields  
 He is the King of the meadows  
 He is the King of the pastures









لها شبيهه وشركها مدعونها أو مفبركة وسلمهنها كثيرة  
في مدارك ومحاجرها بخلاف حكمها في زمان محمد وازالت تمر  
لهم سبک وشافت هنار شرائع اورك وادعکه الان هم نعمت الکثر  
الایران والرسان الازديمه سی فوجوت لفخه وحکمرت ایکه  
۱۷- اذ فپس بازک و دعوی قايس لاضفه و بفرجه بالذی  
بسته بجزیل ایک و مخفی ایکه و بقدرت مقدور  
ایک و اعلیکه و مفتول ایل رشیه شخصیونی هنگ و مخت  
رشی العبدانی عکا ده، این ایم توک هنر خوش بونک  
و حکمرک مکنک حکمرت دفعه سکوت ایم و میان  
ایم که ایکه و متفاکه ایل شخصیت سخیت نزاکتیه ایکه  
و حکمرک و بونک میان ایکه بیعنی دادری همکنی تضییع  
و نکوهه میشانه هر دو گروه ایم ایه و ایم داده نهاده و پلکو  
فی الفخره العقدم ایله الشهوده همین زام همکنی و همی خانه  
شیره همکن همکن ایل ایه غایهه من هنر با خبره نه تاکه و دکت  
شیر شریج بحکمرک میان هنر دفعه دفعه دیگر  
و مذکوت هنر بجا هنر لامعجه همکنی هنر داده  
احدی هنر براک و حفظه بآزاده هنر خوش بونک و دادری  
سلمهنها هنر ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
هنر ایشی و عالم ایل من هنر براک ایل ایل ایل ایل  
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل





حُمَرَ الْقَدْرَ لِلْجَنَاحِ

١٠١

الْجَمَادَةَ الْأَرْقَهُوَرَبِّيَ الْأَعْصَمَ وَالْأَنْجَمَ بِرِّيَ الْأَنْجَمَ  
وَسَرْجَنَهُ الْأَجَجَ وَدِيمَنَهُ وَسَرْجَنَهُ الْأَجَجَ أَكْثَرَهُ سَرْجَنَهُ  
حَلْقَنَهُ الْأَرْجَجَ وَهَا تَرَانَهُ لِلْأَطْلَمَ الْقَسْمَ وَلِلْأَنْجَنَهُ قَدْرَهُ وَالْأَنْجَنَهُ  
عَوَالَهُنَ الْأَدْنَجَ نَهَيَ الْحَيْكَلَ الْأَنْجَمَ لِلْأَيْمَدَهُ الْأَنْجَمَ وَالْأَنْجَمَ  
وَسَرْجَنَهُ الْأَجَجَ وَسَرْجَنَهُ الْأَجَجَ وَسَرْجَنَهُ الْأَجَجَ وَسَرْجَنَهُ الْأَجَجَ  
الْأَجَجَنَهُ الْأَجَجَ وَسَرْجَنَهُ الْأَجَجَ وَسَرْجَنَهُ الْأَجَجَ وَسَرْجَنَهُ الْأَجَجَ  
عَوَالَهُنَ الْأَدْنَجَ نَهَيَ الْحَيْكَلَ الْأَنْجَمَ لِلْأَيْمَدَهُ الْأَنْجَمَ  
وَأَوَّلَ لَهُنَ الْأَشْتَعَنَهُ الْأَدَمَ وَأَوَّلَ لَهُنَ الْأَدَمَ نَهَيَ الْحَرَافَهُ الْأَدَمَ  
وَصَاحِبِنَهُ الْأَدَمَ شَكَرَهُ وَأَوَّلَهُنَ الْأَدَمَ وَأَوَّلَهُنَ الْأَدَمَ  
وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ  
وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ  
وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ وَفَقِيرَنَهُ الْأَدَمَ

لِلْأَنْجَنَهُ

طلاقه تلکن کافی و جدت دیگر این بحسب هر چند صفت داشت  
 نام تلکن خود مطلعه کن تلکن و قی مبلغت شد ماقبل خدمت  
 غایس و این می خواهد مصلحت این قابل دوستی در کارهای خود را فراخواند  
 صفت دیگر تلکن این است که نهاده شده باشد که این مصلحت  
 بجهت تلکن این سه اندیشی ملکی و مصلحت این اندیشی  
 خواهد بود از این اندیشی خواست تلکن که در این امور اطمینان ایجاد  
 کری از آن دعوه را داشته باشد پس از این دعوه نیز خواهد بود که مصلحت  
 و این اندیشی تلکن که این اندیشی ایجاد شده باشد مصلحت این اندیشی  
 ملکی و مصلحت این اندیشی ملکی و مصلحت این اندیشی ملکی مصلحت  
 اندیشی این اندیشی را کنی خواهد داشت زیرا بجز این اندیشی  
 پنهان شده اندیشی خواهد بود این اندیشی ملکی و مصلحت  
 این اندیشی این اندیشی خواهد بود این اندیشی ملکی و مصلحت  
 این اندیشی این اندیشی خواهد بود این اندیشی ملکی و مصلحت

10

و مرد و هشت این میله خواهد که دل را که منبع حکایت آن است  
از جر افچه پاک کنند و از تقدیم که آن از مر آید  
و راجد لوهست اخراج خواهد شد و این بحسب است و که هنر  
باگرانی رفع حدود نباشد و حکایت در این فرایند  
که همه بروجور است و در طلب اینست که کوئی نهاده جذب  
یعقوب باشد و در طلب یاری سرفراز اواره داند و اندیشان  
جیب هنید که در طلب چند که داشتند و از جمله اینها علاوه بر  
کند که در طلب مخفوقی داشتند و در هر آن املاک خود  
و در هر ستر هزار هزار رایع ایشان را نمی کنم اما از اینها اینکه  
و خدمت که بدهند این اتفاق دارد هر قدر این افتخار خواهد  
شود و جلوی این اتفاق رفته که در طلب این هزار هزار رایع باشد  
اندازه این افتخار حکایت کند که در طلب این اتفاق کوئی نداشته  
که خوب باشد و اندیش این را که هنر است که نیکی است



۳ پنجه بود در مار شرکه بر پیش دیا ز آنها را پنهان  
 می‌بندد کهند و آنکه در این سخنها نمی‌توان از این رسانید  
 نیز نیست و بلکه این سخنها از این سیر اینجا می‌شوند  
 فرمایند از عشق هم کند سو و زن و عشق بگانه و بگانه  
 جانشی خواه آنچه نیان نمایند می‌گویند و نیز عشق بگانه  
 همان عشق بگانه از همین عشق بگانه از عشق و در همین قیمت  
 سالک اینکه در این عشق بگانه است و همین می‌بندد و همین داشت  
 و بقیان نمی‌سیند هم این سه و پنجم صداست از عشق  
 و رایان هم که در کفر خدا و ستم نامنی پیش از اینست  
 لفظ اکثر خانه داد و دین و سیاست و فرهنگ در دست نیست  
 مرکز این دنیا از این صفت و آنکه دنیا باشد هر گز این کنم  
 ای تزویی ای توانی ای عقبه بر عشق من بدل نمایند و بگویی  
 پس این عشق بود در هر آن حد جای سایر کلیه در دریان  
 و دور از خود از این سرمه هم راست اند این از برایان نمایند  
 و دنیا با این عشق بدل نمایند و این از برایان جنوب اینست

ظاهر خوازه رحیم اکن مساویه جایش سیفون خان پیری  
شیخ میرزا و علیخان داریج خوازه رحیم این بیان خوازه رحیم  
از نور سرمه بینه و آزاد بدمیشکن پایه ایت لعنه ایشان آن که  
که سرمه ایشان از درین ایت لعنه ایشان مانند که اشکن ایشان  
از درین ایشان تسلیم شدند و زندگی خود را مدد حسنه است اما  
جهنمه دوزت از ناتیجت چون بد بیداری خود باشد نه اندیش  
هست اینقدر بسیار سرمه ایشان ایشان کرد و مارک  
کرد ساکر کرد که این اندیش و فخر خود را که در راه ایشان کرد  
افتد که ایشان ایشان از نفس بیکار شد و بسیار شدید برداشت  
در این همانجا که در خانه ایشان ایشان ایشان کسر بیکاری داشت  
بر افراد زی و عقیلی راه میخورد و این ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
لکنند باز خود را شکار هشتی کرد و در آن ایشان ایشان ایشان ایشان  
که عالم بر افراد زی و عقیلی راه میخورد ایشان ایشان ایشان ایشان  
در درین همانجا ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
بعلمه و بجهش را ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

三

خلیفه سبزه رو و بذریز نزد کوچه از فرش پیش  
 در عالم است کنایه کوچه باشد عالم عشق و بیان  
 بخدا بر راهی صدر عزم زین مصلحت داشت که شیوه است و در  
 هزار و دهون میزبانیست جو کوچه در عالم بیان از فرش  
 داشت و سرمه دار کوچه در راهی از امداد خوشی فرش زمان  
 در راهی ایشان و بخدا داده از عالم قدیم که امداد داشت  
 اینکه ایام داشت از شکوه خود در عالمیانی خواست  
 سلا ای ای ای ای و داشت کوچه خوب است سلیمانی باشد ای ای  
 چاچهار فرش سرمه دار کوچه خوب است ای ای سرمه دار کوچه  
 همان ای ای ای کوچه کوچه ای ای ای کوچه کوچه داشت ای ای کوچه کوچه  
 و دیگر سرمه سرمه کوچه کوچه ای ای ای کوچه کوچه داشت ای ای  
 لذت ای  
 حشمت ای  
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

امیر سیخون هر از مخل کرد و حقیقت نمایند بلن به  
 زا بوا ب حیا ز ده بیند د و در این رجیم قفق و از پادشاه  
 و جمل ناصح بیند و در حقیقت نمایند و دیگر نمایند و گذاشت  
 سر دشتر و داده ایان را بین دل نفس بیدار اسرا بر میان بیند و چلت  
 مهد امداد القلب و دیگر نمایند خود را میان این دل خواست  
 در بخوبی قدر بیند د و فخر از اسرار بخوبی خود بیند دل خود  
 که لذت فی اگتن بیش دیگران بینی داشته باشند و داری  
 در افراد پیش از این بیش از عالم این افکار داشته باشند و داشته باشند  
 آرگان ما خوش اندیش از این خوبی خواسته باشند و دل خود را  
 صرف نموده که در اسلام نعل بیند د و در عالم نعل نموده  
 کند و بجهل عالم حسرت بیند د و علیهم کند از حکمها آنکه  
 در عالم ادعا کنند نمایند و فخر از این اندیشه باشند و شقیق از  
 لق این اندیشه باز نمیخواهند صعود نمایند اسما و معانی  
 طبق مبنی به دیگر نمک سرمه اند ایان دل افسوس  
 آیا تغیر

بیکار



بِكَفَتِ اخْ مُسْنَدِهِ لِمَنْ حَمَلَتْ كَمَّةٍ تَقْبَلُهُ الْمُجْرِيَّات  
وَيَا لَهُمَّا بِمَا هَبْتُكُمْ وَمَا لَمْ تُهَبْتُكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا مِنْ عِلْمٍ  
سَاعَادَكُمْ وَعَذَابَكُمْ أَمَّا عَذَابُكُمْ فَبِأَنْ يَرَوْهُنَّ  
وَعَذَابَكُمْ بِمَا تَرَكُوكُمْ وَمَا تَرَكُوكُمْ بِمَا تَرَكُوكُمْ  
لَكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا دَرَجَتُكُمْ وَلَا أَنْ تَعْلَمُوا دَرَجَتَهُنَّ  
أَمْ حُكْمُنَا أَنْ دَرَجَتَهُنَّ يَرَوْهُنَّ كَمَا رَأَوْمُّ  
مَلَكُوتَكُمْ وَلِيَقْرَأُنَّهُنَّ مَا يَعْلَمُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ  
مَلَكُوتَكُمْ بِإِيمَانِهِنَّ وَلَا إِيمَانُهُنَّ بِمَلَكُوتِكُمْ  
فَهُنَّ أَيْمَانُكُمْ فَلَا يَرَوْهُنَّ وَلَا يَتَمَكَّنُونَ  
أَيْمَانُكُمْ كَمَا دَرَجَتْهُنَّ لِيَلْمِزُوهُنَّ كَمَا يَلْمِزُهُنَّ  
أَيْمَانُكُمْ وَلَا كَمَا يَرَوْهُنَّ يَرَوْهُنَّ كَمَا يَرَوْهُنَّ  
كَمَا أَخْيَى لَهُمْ حَكْمُكُمْ مُحْسِنُونَ نَدِيَّهُمْ وَرَافِعُهُمْ  
وَمُؤْمِنُهُمْ وَمُخْلِصُهُمْ وَمُنْهَجُهُمْ وَمُنْهَجُهُمْ  
وَمُؤْمِنُهُمْ وَمُخْلِصُهُمْ وَمُنْهَجُهُمْ وَمُنْهَجُهُمْ  
مُعَادِلُهُمْ وَمُعَالِيَهُمْ مُغْبِرُهُمْ وَمُغْبِرُهُمْ  
مُنْهَجُهُمْ وَمُؤْمِنُهُمْ وَمُخْلِصُهُمْ وَمُنْهَجُهُمْ

1

سهل میانه حمل این آفرینش بی خدمات قل نالهای سفر و اسکن  
 بگاه کو دلیل هم فران مساقیه فران چون گز ناد را ول  
 بسته انداد راند چند دستور این ملا مکنند و این رانند  
 لیکه اینسته اهر و این فرق اغ دار کارول و گز ناین میله  
 طبک شادی چند دن اگر لاد و دن اگر بسته بکار باید  
 لیکه هر زمان خلاف انداده دل بی افریم خسته انداد  
 در کمر بر زند بخواهد بر زیر زیر که عالم کار از خود خود  
 خواه اینسته جویان بر قدر که بسته اینسته بکار باید  
 اینسته از اتفاق هر زدن انداده مکن که هر زمان  
 اینسته از بجه بجه ای ای بر قدم اسریه اخیر و داده  
 نکنند قیق و مکنند پلیق و مکنند ای ای ای  
 داده بجه بجه که نهاده ای ای ای ای ای ای  
 هر زدن داده نهاده ای ای ای ای ای ای ای  
 که نهاده ای ای

و تهیب بیشتر از این حق خواهد بود بیشتر دنایان را  
صحیح مرفت طالع شد و کار خذل بر سر داد کن خانم پسران  
فقطم خواهد بود و هنر از آن کوچک نخواهد بود اگر  
رازه بخواهد که از خوشیها بجهت بردازی خواهید از  
پیشخواهی این افراد بخواهد این افراد این این این این  
مروفت که تغیر فرم نخواهد داشت با این مقام ترجیحیده است که  
دارای اسکندر بخواهد در دنای خود از خود برخواهد داشت که  
بلطفه برای این  
خریز ناید که می این این این این این این این این این  
جینه بخلوست خانه داشت فهم که اراده در حرم سراوی خواهد  
شدو داشت ای  
خدا بر ناید و خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا  
خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا  
خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا

۱۱۹

دست رفیق شنی از از شریعه خود تب جو میگشت  
پیکار داشته اند از این امر بود که همچنانچه در همان شریعه خود  
شاید نکنند و مسلم است که با همکاری و متعادلی خواهند شد بلام  
که اگر در هر تحریری سیاست میکنند سیاست نه فرق ندارد  
بخت شدند این امر از اینکه اگر کسی که تابع شرعاً شده باشد  
که همچویه میگذرد از این امر نمیگذرد بلکه بر این امر بخوبی میگذرد  
جیفت از این که همچویه میگذرد این امر نزد رسالت بر این امر نمیگذرد  
اینها هم زاید و اینها نمیگذرند این امر متعادلی خواهد شد اگرچنان که اینها  
روانه طلاق باشند و اینها میگذرند اما این امر نزد رسالت طلاق نمیگذرد  
بنابراین این اینها از این امر نمیگذرند اما اینها دو دلیل دارند  
نار و این اینها میگذرند و دو دلیل دارند این اینها از این امر  
نزد رسالت نمیگذرند این اینها از این امر نمیگذرند اما اینها میگذرند  
اما اینها میگذرند و یک دلیل دارند این اینها از این امر نمیگذرند  
طلاق نیز در زوج اینها نمیگذرند و دلیل این اینها نیز  
در این اینها نمیگذرند و دلیل این اینها نیز این است که اینها

خواه امیران بزید و امیر خوارث و شاهزاده های دیگر  
آن عصر از هر کجا از جمیع سکسیں ای روم خود را چشم گشاید  
امیرت که بعین از نقوش اعیانیه چوی داشت چنانچه افسوس بردا  
و حکم مغلوبت را نهاد و برازد از امیران شنید و از همه  
جهوتهای امیران شنید و دلیل این عکس را در اینجا میگویند  
که راهنمای امیران بزمیان ای رومیان را نگاه میکند و اینها  
امیرت که بزمیان ای رومیان را نگاه میکند از هر چیزی که ای رومیان  
کل را نگیرد بزمیان ای رومیان را نگاه میکند و اینها  
البته از کناره ای رومیان را نگاه میکند و آنها ای رومیان را نگاه میکند  
جیه و بزمیان ای رومیان را نگاه میکند و اینها ای رومیان را نگاه میکند  
از زیر بزمیان ای رومیان را نگاه میکند و اینها ای رومیان را نگاه میکند  
و دمده ای رومیان را نگاه میکند و اینها ای رومیان را نگاه میکند  
و ای رومیان را نگاه میکند و اینها ای رومیان را نگاه میکند  
و غصه ای رومیان را نگاه میکند و اینها ای رومیان را نگاه میکند  
و هر چیزی که ای رومیان را نگاه میکند و اینها ای رومیان را نگاه میکند  
و دستور قدری ای رومیان را نگاه میکند و اینها ای رومیان را نگاه میکند

که نزدیکی خود را می‌خواستند و باید این را برداشت  
و مطلع شدند. تقریباً از ساعت ۱۲:۰۰ صبح روز پنجم و در غلظت هفتم  
محروم شدند. در مراسم از مردم راه است زدن شدند. و نزد شاهزادگان  
بیشتر با این سبکی که چنانی مختلف فرم سلطنتی داشتند  
آنها نیز ملکویت که نزد اتفاق داشتند را با این شکل داشتند. و میتوانند  
اعظمه را در قبر خود خود قفسه را در آن قرار دادند که شده باشد. از این  
تجزیه عالمیه دارند و در میان اتفاق و میراث از قبر ایامیت که این  
حکم را که از زمان اسلامی می‌دانند و می‌خواهند که از قبر خود  
محروم شوند از این قدر نیز ندارند. اما کسانی که می‌خواهند این را  
دوست داشته باشند و می‌خواهند که این را که از قبر خود  
جز از این را داشته باشند می‌خواهند این را اجتنم است. و این سبک  
جتنی اتفاق می‌خواهد از زمان اسلامی کم کم از ۱۳۰۰-۱۴۰۰ میلادی  
می‌گذرد. و این اتفاق انسانی است که از این اتفاق خود از این روز  
بیشتر نیز ندارند اما این اتفاق انسانی است که از این اتفاق خود از این روز  
که از این اتفاق خود ندارند. و این اتفاق انسانی است که از این اتفاق خود از این روز

کلی و مکان از این کان نهاده شد اند فتنه تیره شد  
 سر از جی دیگر بر جم آورد راهداری صعبه خواره باید باشند  
 جمع احیانه خواهد داشت اینست که این از این کیان خواهد شد  
 همچنان همچنان که این دارای این امداد است از این دو راه  
 دستور این دو راه را در ترکیب این راه داشت که این دو راه  
 ناپسندیده اند لذا این دو راه کنند و این دو راه از این دو راه  
 خود را نهاده کنند و این دو راه را از این دو راه دستور این دو راه  
 این دو راه را نهاده کنند و این دو راه را از این دو راه دستور این دو راه  
 دستور این دو راه را نهاده کنند و این دو راه را از این دو راه دستور این دو راه  
 مقدمه اینست از این دو راه از این دو راه دستور این دو راه  
 صفات مبتدا غریب نماید و خواهد بود این دو راه از این دو راه  
 و این دو راه از این دو راه دستور این دو راه دستور این دو راه  
 دستور این دو راه دستور این دو راه دستور این دو راه  
 این دو راه دستور این دو راه دستور این دو راه دستور این دو راه  
 این دو راه دستور این دو راه دستور این دو راه دستور این دو راه

در خوش باد آنچه اند پیش از آن باشند برای تمرین خود چشم  
 چلار خود ممکن است که اند در پیشانی نداشته باشند اما اند در این  
 نهاد ای اند که باید با آنها روبرو شد و همچنان که اند در تاکی اند پیش از  
 آنها او را داشتند از آنکه باید این اند را که در مردمه بودند  
 در کفر بخواهند آنکه شئ حقیقت است که در مردمه باشند چنانچه  
 و آنکه آن اند را فوراً بخواهند بگویی اینکه اند در شئ است  
 خوبیست چون اند خوب و خوبه اند از مردمه بخواهند از اینکه اند  
 خوب خوبیست و خوبیست از اینکه اند خوبه اند از اینکه اند  
 اند خوب خوبیست از اینکه اند خوبه اند از اینکه اند خوبیست  
 و خوبیست از اینکه اند خوبه اند از اینکه اند خوبیست  
 از اینکه اند خوب خوبیست از اینکه اند خوبه اند از اینکه اند  
 تقاضید و اینکه اند خوب خوبیست از اینکه اند خوبه اند از اینکه  
 اند خوب خوبیست از اینکه اند خوبه اند از اینکه اند خوبیست  
 از اینکه اند خوب خوبیست از اینکه اند خوبه اند از اینکه اند

پیش از اینکه

در موز ریشه اسلام نهاده از کجا  
میخواست خداوند باشند

باشد نهاده از کجا نهاده از کجا

اصل

اَنْتَ الْجَارُ وَالْمُلِيٌّ اَنْتَ الْمُؤْمِنُ وَكَوْنُكَ عَلَيْنَا حُكْمُكَ  
وَكَوْنُكَ مُبْرَأٌ مُسْتَشْفَعٌ بِكَوْنِكَ كَوْنُكَ عَدْدُكَ عَدْدُكَ  
شُكُوكَ مُحْفَزُوكَ كَوْنُكَ اَنْتَ بَنْدُوكَ دَرْدَكَ كَوْنُكَ دَرْدَكَ

صَدَدُوكَ صَدَادُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
رَتَّادُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
اَنْوَادُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
نَوْدُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
لَمْلَمُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
بَهْ بَهْ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ

لَمْعُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
لَرْ مَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
اَنْ لَمْلَمُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
بَرْ  
لَمْلَمُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
لَمْلَمُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ  
لَمْلَمُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ دَلْلُوكَ

۱۸۱  
سچمه علی خوش قریب دست کشیده اند و سرمه ایله گل نموده و قوت  
خوبی خوازیده است و در جمیع این نسبتیها با خاصیت برخورده است از اینها  
اینی این نسبتیها خوب خواهد بود و این در اینجا در اینجا میگذرد  
که این در اینجا را بر مکانی دارد که این نسبتیها با خاصیت برخورده است و این  
یا آنکه فریاد میکند و همچنان دست این نسبتیها با خاصیت برخورده است  
آنکه این نسبتیها در اینجا در اینجا میگذرد و اینکه این نسبتیها در اینجا  
بلطفه این نسبتیها در اینجا در اینجا میگذرد و اینکه این نسبتیها در اینجا  
بلطفه این نسبتیها در اینجا در اینجا میگذرد و اینکه این نسبتیها در اینجا  
آنکه این نسبتیها در اینجا در اینجا میگذرد و اینکه این نسبتیها در اینجا  
آنکه این نسبتیها در اینجا در اینجا میگذرد و اینکه این نسبتیها در اینجا  
آنکه این نسبتیها در اینجا در اینجا میگذرد و اینکه این نسبتیها در اینجا  
آنکه این نسبتیها در اینجا در اینجا میگذرد و اینکه این نسبتیها در اینجا  
آنکه این نسبتیها در اینجا در اینجا میگذرد و اینکه این نسبتیها در اینجا

جمیع روزهای در دل هست - در میان راه آزاد راه خود را میگذرد  
 و سرمه داشت که سرمه باده شده بود که کربوکسی غلیظ آن داشته  
 و نزدیک به سرمه که اینکه و اینکه میگذرد میگذرد میگذرد  
 لایخ از این راه نموده میگذرد میگذرد از این راه میگذرد از این راه میگذرد  
 و این راه عده همچنانه دارند بیشتر و در این راه این راه میگذرد  
 و میگذرد که از سرمه راه میگذرد و میگذرد میگذرد و میگذرد  
 میگذرد از این راه میگذرد میگذرد از این راه میگذرد  
 فراز ای از این راه بوده ای  
 بیرون ای  
 مانند ای  
 قدر ای  
 و میگذرد میگذرد میگذرد میگذرد میگذرد میگذرد  
 میگذرد میگذرد میگذرد میگذرد میگذرد میگذرد  
 که دل ای  
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای





اگر تو ایک امر نہ فرم دے، میکن دلیکیں ایک جو اور دوسرے خوب میرے  
اپنے بھائی پر بھول افکر نہ ازرتے این جو، جو لام اس سارے بھروسے  
آنچے مانتے پیدا رہے اس سارے تکمیل کرنے تھے اسی حکایت کی روشنی  
کو کھڑکیں ایں، پہنچ کر کوئی جو درستی ایسکے ساتھیں  
انکا وہ ایسا سلسلہ کائنات کا ہے جو کہ دلخواہ کے ساتھی، اس سلسلہ کوئی  
سر جھک کر بھٹکنے کا عقلاً منع نہ کر سکے جو خداوند کی طرف سے دیا گیا ہے اس کا  
رسال اسی کا کہ کھر عقول اخلاقیں بیکن رہتے۔ دلکشی کو دوڑا اور  
لکھنے کو خوشی کا باندھ قوچھ نہ کر سکے اسی کو دلکشی کی طرف سے دیکھو  
علیکم کوئی کام کو اپنے کھلکھل کر دیکھا جائے  
دست میں مدد میا دیجئے اور دل کو دیکھ دیجئے اور ہاتھ میں کھلکھل کر  
وکلے کو خود اپنے کام سیکھا جائے اور آگرے دیکھا جائے  
دیکھا جائے اس کے دل میں قلب اس کے فرشتہ پر کھلکھل کر  
ریخ میں سب خلیف اس کے سامنے ایک خوشی کو ادا کر دیکھا جائے  
دراد خوشی کو ادا کر دیکھا جائے اس کے سامنے خوشی دیکھا جائے  
اس کے سامنے ایک خوشی کو دیکھا جائے اس کے سامنے خوشی دیکھا جائے

آنها را در گوی و بیش از آن که از حد پر عکس نمایند  
 از بجز داشت حبیب میگردید میتوان چشمها را میگذراند  
 صفاتی هستند که درین زمان از انسان را در این دنیا خود  
 شفده و ساعی مقام فکر مردانگان را در گزینشان بخواهند  
 لیکن بعد از مردم است که این از تغیرات زمانی بخواهند  
 فروغ اسلام را از دنیا برداشت که از این دلیل فنا و میراث  
 دارکار شناسانند اما خواسته اند از این امر را درین زمان  
 محظوظ نباشند این دلیل این است که در این امر از این طبقه نباشند  
 مگر اینکه زمان نیز ممکن و امکان دارد که این امر را باقی نباشد  
 دنیا را نیز از دلت خواهد از کامنه اندیش برداشت بلطف  
 داده اند این طرف کامنه بدل کرده اند  
 میگذرانند اینها نیز (و این بخوبی) از این دنیا از این زمان  
 شاید این چنین چنان در در زمان اولیه اند این دلیل این است  
 دلیل این این میگذشتند از این دلیل این دلیل این دلیل این دلیل

لئے ایمیں اللہ کا ملک اس نے اس کا داد دیا اور خیال کیا تھا  
 بعد ازاں اپنے بیان کیا کہ جو اس کی طرف سفر کیا  
 اس کی طرف سفر کیا اس کی طرف سفر کیا اس کی طرف سفر کیا  
 انہوں نے اپنے بیان کیا کہ اس کی طرف سفر کیا  
 یعنی فتوحات ایسا ہے کہ وہ اپنے دارالحکومت کی طرف سفر کیا  
 سرہ احمدیہ کے ذریعہ میں مذکور ہوا کہ وہ جو اپنے  
 بلقہ کی طرف سفر کیا کہ اس کی طرف سفر کیا  
 جو بیان کیا گیا اس کی طرف سفر کیا  
 بلکہ ایسا ہے کہ اس کی طرف سفر کیا کہ اس کی طرف سفر کیا  
 جو اس کی طرف سفر کیا کہ اس کی طرف سفر کیا  
 مدارک بالکل دوسرے ایسا ہے کہ اس کی طرف سفر کیا  
 معلوم ہے کہ اس کی طرف سفر کیا کہ اس کی طرف سفر کیا  
 اس کی طرف سفر کیا کہ اس کی طرف سفر کیا  
 بیکوئی ایسا ہے کہ اس کی طرف سفر کیا کہ اس کی طرف سفر کیا

بیکوئی

بایس غیرت نیز که این که نیز خواسته عیار را داشت  
 بگشود ای ایه دا که تر دل میست حقیقت است آنکه  
 اینجی لام و ال بار فلک ایه تا پایله آنکه رکعه ایه  
 الله برای شریعت حسنه باش سر کاره هم را که اکنون این امر نیز  
 محل شریعت و حقیقت عمل کند و اینجی هم ایه  
 که بجز اینه الفاعلیت زدن بزرگ خوش بود و با این شرک  
 و اینی هم که مدتی خواهد ایمه قدم نمود و مدتی  
 در قدر که اینم تا خدا بجهز بود و حقیقت خود نماید و  
 اینی هم است که کلاست بکاری درین کی ای ایه  
 و نیلی و بجهان شرق و غرب و دنیا بپرسی آور و نیز  
 که لیخا ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه  
 بروح بایکان و دل کوش کن و چون بپرسی میگذرد  
 میگذرد ایام مدارف ایه بیث برا بر بیان برا ایه ایه  
 ایه ایه بیان برا ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه

دلخواهی کرد این چون راه را در پیش خود  
 داشت و از آن راه خود را در پیش خود داشت  
 سه نفر از این طبقه را در پیش خود داشت  
 شاید در این طبقه این این خوش بختی داشته باشد  
 لیکن هر کسی از این طبقه خود را در پیش خود داشت  
 بر این اساس این این خوش بختی داشته باشد  
 مثلاً اینسان خواست که این طبقه را در پیش خود داشت  
 خواست که این طبقه را در پیش خود داشت  
 بتواند این طبقه را در پیش خود داشت  
 خواست که این طبقه را در پیش خود داشت  
 در این طبقه این این خوش بختی داشته باشد  
 از این طبقه این این خوش بختی داشته باشد  
 مفهوم این این خوش بختی داشته باشد

بجایات

بودست فرجه هر قدر بیچ و زما هم زیره در اینی لام سی سی سی  
 و دل بدهی اتفاق بله ای انتقامه ای کیک چون مسخر آنکه ناد  
 و خاطر نهار فردو جای ریج از ایندست شاهزاده همچنان خود  
 و از اکثره بورگ خواسته چن بیان چون بورگ بر رسانی آمد  
 حیف گلخانه بورگ از این ایمه و در اینی در این دلکه هر آن  
 و صفت بیو و چکو انتقامه و بندست که مقدوس زاین  
 ایصف ایست فدا ایندست بورگ اخوان چا بیان مقلع برد  
 شر بیان و بندست ریتم در میانی و چهارمین زیر بند و بیان  
 ای  
 سیهان ای  
 ای  
 ای

نو و دست ز لسا احمد شکنجه خود را شریعته باشید  
 و سفه خود بخوبی ملکه محبو بلند مفتاح بخوبی هم بردارد  
 لای سخا ر که از آن آن را در عالم کان اینجا نیز پذیری  
 سکه سقطی را اگر راه است غیر برداش و فیلم برداری  
 این اعتراف و تقدیر را در هفت قدم ایام خلیده به قدر  
 طلب کرد که نظر از ایام پیش از این مدت خود را در این  
 طبقه ایان ایمه از خودی و داده ایان طبقه بخوبی این قدم را که اینها  
 بقای ایام است در این طبقه همان را تبریزی ایان و هنری  
 و سلطنتی ایان که ایام خود را در این ایام ایمه ایان  
 سلطنتی ایان ایمه ایان در ایام ایمه ایان به خوبی تطب  
 و تبلیغ ایان ایمه ایان در هنری موقوت است ایمه ایان ایان  
 آیه ایان ایمه ایان در هنری ایان ایان ایان ایان  
 کانند در بیان ایان ایان ایان ایان ایان ایان  
 حسن ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان  
 ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان

بیان

۱۳۲

چیزی دیگر اینچه نمیست از بسیج کنم که باشد این  
ما از بیان خود نیافریده اند اکنون سرچشمه این خواسته  
که این بسیج این مشترک نبود و در میتواند این را برای خود در زیرخواست  
که اگر دادگاه این خواسته این را بسیج نکند و اگر این طبقه شرکت خواهد  
الشیوه این است که اگر دادگاه این را بسیج نداند در دادگاه  
دانل جلس نداشته باشد و این بسیج خود فوایده ای از آن داشته باشد  
و این بسیج از این شرکت این برابر باشد و این طبقه این  
که این بسیج این کمتر از محدوده این فروخته باشد و محدوده این  
کوچه بر این اراده ندارد این فوایده ای از آن داشته باشد که این  
بسیج این تصریح را که موقوف است یعنی از این بسیج از این فروخته  
نه از فروخته از این بسیج این فروخته داشته باشد و در اینجا  
این اشاره نیست این فوایده این از این فروخته این فروخته  
بهره ای این فروخته این فروخته این فروخته این فروخته  
تفصیل نیافریده این فروخته این فروخته این فروخته  
مشخص است این فروخته این فروخته این فروخته این فروخته  
لذت این فروخته این فروخته این فروخته این فروخته

كَلْفَ عَنْكِبَتِ الْمُدْرِرِ وَتَوْزِعُ  
الْقَدَرِ وَالْكَلْمَانِ وَتَحْمِلُ  
سَيْرَ الْمَدِينَةِ وَتَجْعَلُ  
وَلَهُ مَنْ يَشَاءُ

١٣٤

20/29, 09/1995

20/29

امیر قسن افق ایان ۱۳۵ آذر  
با همکاری خانم مهندس افغانستانی خواهد شد  
با اولین بنا از باغی که خواسته داشت  
بازان بجهت بزرگی این ساختمان خواسته است  
معنی فتوحات خود را تا در سال ۱۳۴۰ خواهد داشت  
نفس خود را که از پیش از این طبقه نداشت و خود را  
اگر خوب باشد مقدار عده ای خواهد داشت و صدم درین خود  
بزر عارضه بخواهد که جای خود را خواهد داشت  
اصح حقیقت این اتفاق اینجا نباشد  
و بعد مخفیان لذت این امر را میگذرد  
نه سلطنت این کشور را خواهد داشت  
لطیفه محظوظ ای ایران



١٣٧ - **الدعاية الفنية**

سرور زنگیت احمد لامبرت دری کلیر مکان  
کا اس تریکه حضرت ہر سوی اذ اماد کے ہائی چھپر فارغ  
کے اولنا خوف خواہ سرائے دیکتے قصر نہاد طبیعت  
کا رزت ہارا بعاصیتہ اشتر جیسوں کے طلز ایاش امیختت قولا  
الله اکبر اکبر اکبر دیکتے ہمکت فی الحجی عظیم و ایکت  
والدین دلمک دلمک من الدنیا کار امریکت اکبر تجیلات افولہ  
خیز نہیک بانی خیر عبارک دیا نہیک عی خیز و دی خیز  
اکبر سنت ہولی اللہ دریت لامبرت

ابرار فیض رضا

۱۷۸  
ابرار فیض رضا

۱۷۸

بِهِمْ جَمِير

بِأَوْلَيْنِ نَعْرَفُ أَنَّ إِنْ أَكْثَرَ الْأَنْوَافِ أَفْيَانُ دَاهِرٍ  
 إِنْ يَنْتَهِ قَلْبُكَ بِصَرْعَكَ هَذَا لِحَكْمَةِ فَالْمَدِينَ  
 الْمَرْكَازِيَّةِ كَمَنْزَهٌ مِّنْ مَدِينَةِ إِنْ رَبِّ الْأَرْضِ  
 هُوَ الْمَلِكُ الْعَظِيمُ إِذَا فَرَقَ وَرَأَمَ عَزِيزَهُ  
 مَا صَدَقَ الْمَلَكُ الْمُسْتَهْدِفُ بِهِنْدَهُ  
 سُورَهُ الْمَدِينَةِ وَلِيَكَافِيَ الْمَرْكَازِيَّةِ  
 الْمُخْصِسِ مِنْ عِبَادَكَ طَوْسِيَّ مِنْ تَلِيَّ  
 وَبِالْمَلْوَجِ عَلَيْكَ هَذِهِ خَجْرُهُ فَكَلِيَّ  
 وَأَقْهَالَ دَوْلَهُ فَرِشَّهُ بِلَارَ قَبْوَلَهُ سَهْنَهُ  
 بِالْمَلَكِ الْمَكَارِ وَكَاطِنَّهُ تَامَ بَلْ عَالَ





فرمودی اینکه از خوبی کو شایان نیست میخواست زیست و باری میگشاند آن چنان  
از تقویتی میگذرد و چون این در دل این سه اتفاق است از اخلاقی خوشی و هم و بند میگذرد

دیگر اینجا نمایند

أَنْ مُهَمَّةِ الْأَسْعَادِ مَا لَمْ يَحْدُثْ مِنْ الْمَالِ الْعَظِيمِ  
فَرِزْقُهُ حَسْبٌ لِمَا تَكْرُهُ وَمَا يَتَجَنَّبُ بِلَوْنِهِ بِمَوْلَاهُ بِحَسْبِهِ  
الْمَرْءُ أَنْهَى نَسْرَ الْمُرْدَابِيَّةِ مِنْ أَمْرِهِ إِذْ طَهَرَ فِرْدَاهُ  
الْمَدْنَدِيَّةِ وَمَرْزَقَهُ أَنْ يَنْزَهَ مِنْ أَنْتَيْهِ فِي قَبْلِهِ ۖ وَمَنْ يَخْرُجُ مِنْ  
الْمَعْنَى عَنِ الْعَالَمِ الْمَرْجُوكِ يَمْسِكُ سَرِّ الْمَالِ  
وَشَاهِدُهُ يَنْبَغِي إِذْ يَنْتَهِي إِذْ يَنْتَهِي وَمَنْ يَنْهَا يَنْهَا  
فَعَلَيْهِ دَمَنَ الْمَرْجُوكِ بِالْمَحْالِ مِنْ رَحْمَةِ الْمُؤْمِنِ الْمَرْبُوبِ بِحَذَرِ الْفَتَنِ  
بِهِنْدِيَّةِ بِهِنْدِيَّةِ بِهِنْدِيَّةِ بِهِنْدِيَّةِ دَمَنَ الْمَرْجُوكِ دَمَنَ الْمَرْجُوكِ

التعديل الملكي لـ الملك العادل الحسن بالطغرى الفخرى  
عند ملائكته في قبورهم وعند ملائكته في قبورهم  
أو علوكها في قبورهم وعند ملائكته في قبورهم  
عند ملائكته في قبورهم وعند ملائكته في قبورهم



卷之三

الله يسع اهل بيته لا ينفع

وَتَقْرِنْ لَهُ كُلَّ هَمٍّ نَزَّ الْفَوْرَانَ بِهِ  
وَدَاهِدَةِ الْجَمَارَ الْمَوْرَدَ هَمَّتْ بِهِ فَوْرَانَ دَاهِدَةِ  
عَرْضَ مَعْرِفَةِ الْغَرَبَانَ إِلَى حَوَالَةِ حَرَقَانَ لَهُ دَاهِدَةِ  
أَنْ دَاهِدَةِ عَرْضَ مَعْرِفَةِ الْغَرَبَانَ إِلَى حَوَالَةِ حَرَقَانَ لَهُ دَاهِدَةِ

الظاهر هو بحسب مذهب الفتن والآراء في ذلك  
وذلك أن تفسير الحديث والتأثر به يحيى وابن حجر العسقلاني  
يجيز القوى والسلطان باسم الدين الشرعي على الأحكام  
معهم فهم يدعون باسم الدين الشرعي على الأحكام  
مشتمل عليهم لأن ذلك من تفسير الدين الشرعي  
غيره لا يرقى بهم بذلك فالدين الشرعي على الأحكام  
رجحه في ذلك على السعى بالمعنى وأمره على المقدمة  
يعطي ذلك بذاته التفاسير خارجها وجعلها موضع ذكره في كتابه  
والآخر أنت الفخر الرازي سعى إلى ذكره في كتابه  
بذكره في قرآن مجید



٦٨  
كهر لر لسر خواره عجیب  
لما را العالی فوجیع و آنسته الـ  
و هنـیـ دـایـتـ مـوـرـهـ خـمـرـهـ اـلـارـهـ فـیـ سـوـرـهـ مـاـهـهـ وـ  
الـفـیـتـ اـمـرـهـ خـمـرـهـ فـرـجـیـتـ بـرـجـ العـالـیـ فـوـحـیـتـ الـلـهـهـ  
بـهـ بـهـ کـبـرـهـ کـبـرـهـ فـیـ وـرـجـ وـرـجـهـ هـلـ مـلـقـیـهـ وـ اـنـقـبـهـ رـیـلـهـ  
کـلـهـ اـخـلـقـهـ اـنـیـ کـلـهـ خـلـقـهـ بـهـ وـ الـعـالـیـ فـوـحـیـتـ  
شـیـخـ خـلـقـهـ کـلـهـ بـهـ وـ خـلـقـهـ فـرـجـیـتـهـ وـ دـارـشـهـ  
بـالـفـانـ اـمـرـهـ فـرـجـیـتـ کـمـ جـمـعـهـ العـالـیـ فـوـحـیـتـ  
شـیـخـ کـلـهـ شـیـخـ اـسـقـوـزـ فـرـجـیـتـهـ وـ دـارـشـهـ  
الـلـهـهـ اـمـرـهـ بـرـجـیـتـ بـرـجـ العـالـیـ فـوـحـیـتـ الـلـهـهـ  
خـدـیـ وـ خـدـیـ خـوـنـ خـوـنـ فـرـجـیـتـهـ وـ دـارـشـهـ  
مـطـلـعـ سـکـ کـلـهـ اـمـرـهـ وـ دـلـهـ خـلـوـهـ کـلـهـ بـهـ هـلـیـ  
خـوـنـ خـوـنـ فـرـجـیـتـهـ وـ دـلـهـ خـلـوـهـ کـلـهـ خـوـنـ خـوـنـ  
قدـ اـحـدـ الـهـمـ کـلـهـ اـمـرـهـ اـمـرـهـ عـجـیـبـ کـلـهـ اـمـرـهـ  
کـفـیـتـهـ فـرـجـیـتـهـ کـلـهـ خـوـنـ خـوـنـ دـارـشـهـ  
فـوـحـیـتـ الـلـهـهـ فـرـجـیـتـ کـلـهـ دـارـشـهـ کـلـهـ

١٤٩  
نوریک با افساد العالمین نویخت عدهه الطهّران  
فیصله است در صفحه دو سعی برایت شد که جمله  
هزاراًت امیر فران غذیک با راه العالمین نویخت  
در اینجا میگذرد که همچنانه بروز از این  
اکثر این فرالامعاں امیر مطلع اتفاقیع باشود این  
وین در راه در پیشه مکانیک اتفاقیع در پیشه این اعلان  
خوبی المظلوم خواه فراغر لعن خسرا و امکن بسیار  
مرسیز فرای خداوند و تند در حکمت کارنیمه کار امیر که نویزه  
خواه و مدهه همراه با الغریب لعن خسرا و این همکی باشد  
که همیشه است این در راه فتنه که همکی میگذرد در پیشه  
العلمین نویخت سکرت امور که این قلص  
کارخانیت سکرت امور که همکی با او  
لشیز چو حسنه ای خوار و القلبین نویخت این امکن  
خطه ای اینها زنده باشند در حیث  
امیر مطلع این فرالامعاں امیر نویخت که این فرالامعاں  
سیاست و این در این حکمت که همکی نویخت این فرالامعاں

وَعِرَ الْكُمُ الْوَرَى نَكَرَ الْمُوْكَى اَنْزَلَ الْقُوْكَى بِمَعْصَوْر  
فَيَسِّرْ يَقْتَلَ بِجَهَوْدِهِ اَنْزَلَ فَاهَنَ كَبَتَ بِرَوْحِهِ كَبَدَهُ  
الْعَلَيْرَى الْمُطَلَّوْرِ فَرِيزَ الْفَلَامِ مِنْ اَهَانَتَ مِنْهُمْ ثَرَانَةٌ  
مِنْ اَنْزَلَهُمْ اَرْبَكَجَيْهُ بِنَزَلَهُمْ شَمَّ اَرْزَادَةٌ  
اَذَارَ حَصَلَ بِاَنْزَلَعِ الْعَالَمِينَ نَزَلَ حَسْوَعَاً عَنِ الْمَسَاجِدِ  
نَوْرَ اَزْسَجَنَ اَزْنَادَهُ بِرَبَّكَهُ اَنْزَلَهُ بِاَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
اَنْزَلَهُ بِهِ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
لِكَلَّهُ جَمِيلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
اَكَرَّهَ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
فَرِيزَ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
فَرِيزَ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
فَرِيزَ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ  
فَرِيزَ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ اَنْزَلَهُ

فَرِسْكٌ وَلِكَ الْعَالَمِ حَمْرَى مُنْجِرْ لَقْتَكَ اَوْ نَفْرَكَ فِي  
نَزْدَكَ اَرْوَاتِهِ فَيَأْمُرُ بِنَفْرَكَ اَوْ يَنْهَا نَفْرَكَ اَوْ يَنْهَا  
نَدْرَهُ عَذْبَهُ فَرِحْكَ اَوْ اَلْرَفْكَ الْفَلَمْ بِحَمْبَلِ الْعَالَمِ نَدْرَهُ  
كَلْبَكَهُ دَرْدَهُ اَكَ دَرْدَهُ اَبْجَمْهُ بَلْهُ دَرْدَهُ اَرْكَبَهُ  
اَفْضَلُ نَسْدَرَةِ الْمُنْتَهَى سَجْكَ حَمْبَلِ اَلْعَصَمَهُ  
نَخْلَهُ سَدَرَةِ الْمُتَبَاهَهُ اَلْمَوْنَدَهُ نَزْدَهُ فَقَهُ كَلْبَهُ  
لَهُ اَنْفَهَسْكَهُ بِرَحْمَهُ الْعَالَمِ فَرِفَرَهُ الْوَدَهُ فَرِفَرَهُ  
فَدَهُ بَلْرَهُ فَرِفَرَهُ بِنَشْرَهُ وَجَهُ دَرْدَهُ  
الْمَفَرَهُ لَهُنَّ لَهُنَّ كَلْبَهُ لَهُنَّ الْعَالَمِ قَدْمَهُ دَرْدَهُ  
اَنْزَادَهُ كَلْبَهُ نَزْدَهُ اَنْزَادَهُ كَلْبَهُهُ  
اَنْقَدَهُ اَوْ اَنْلَهُ اَنْلَهُ اَنْلَهُ اَنْلَهُ اَنْلَهُ اَنْلَهُ  
فَلَهُ اَزْمَهُلَهُ نَهْسَهُ كَلْبَهُهُ نَهْسَهُ اَزْمَهُلَهُ  
فَهَرَكَهُ كَلْعَتَهُ بِاَسْبَعَ اَسْبَعَ اَسْبَعَ اَسْبَعَ  
الْبَهْرَهُ دَرْدَهُ بَرْهَهُ كَبَدَهُ دَرْدَهُ فَسَهُ دَرْدَهُ  
بِمَهَارَهُ الْعَالَمِيَنَ فَرَخْلَقَهُ بَابَهُ اَنْفَهُ اَنْفَهُ اَنْفَهُ  
اَرْسَادَهُ بَنْسَهُ دَرْدَهُ دَرْدَهُ اَنْلَهُ اَنْلَهُ اَنْلَهُ



حَرَامُهُمْ لِمَا يَحْتَفِرُ لِلأَصْطَهْنَ بِالْمُسْكَ الْعَالِمِينَ مَا يَحْلِيَّهُمْ  
 أَزْوَاجُهُمْ بِمَا يَحْتَفِرُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ هُمْ يَحْتَفِرُونَ  
 مِنْ أَقْرَبِ الْمَبْيَانِ مِنْ أَحَدِ الْمَغْنَثِينَ سَيِّدُ الْمَغْنَثِينَ  
 أَزْكَافُهُمْ كَابِدَهُمْ بِمَا يَحْتَفِرُ وَمِنْ قَبْلِهِمْ  
 عَشَقُ الْعَالِمِ كَبِيرُهُمْ أَنْفَعُهُمْ أَكْسَفَهُمْ  
 يَحْتَفِرُونَ مَنْ يَحْتَفِرُ مِنْ أَنْفَفِهِمْ كَبِيرُهُمْ  
 وَأَنْفَعُهُمْ كَبِيرُهُمْ مِنْ أَنْفَفِهِمْ سَيِّدُ الْمَغْنَثِينَ  
 أَزْكَافُهُمْ كَابِدَهُمْ بِمَا يَحْتَفِرُ بِإِذْكَرَهُمْ  
 الْعَشَقُ الْعَالِمِ كَبِيرُهُمْ أَنْفَعُهُمْ دَعْعَةُ الْمَغْنَثِينَ  
 وَدَعْمَةُ الْمَغْنَثِينَ هُنْ يَحْتَفِرُونَ بِمَا يَحْتَفِرُ  
 فَسَيِّدُ الْمَغْنَثِينَ أَزْكَافُهُمْ كَابِدَهُمْ بِمَا يَحْتَفِرُ  
 كَبِيرُهُمْ أَنْفَعُهُمْ دَعْمَةُ الْمَغْنَثِينَ هُنْ يَحْتَفِرُونَ  
 لَمْ يَحْتَفِرُ مَا يَحْتَفِرُ بِهِمْ فَهُمْ يَحْتَفِرُونَ  
 بِمَا يَحْتَفِرُ مَا يَحْتَفِرُ بِهِمْ هُنْ يَحْتَفِرُونَ  
 دَعْمَةُ الْمَغْنَثِينَ دَعْمَةُ الْمَغْنَثِينَ هُنْ يَحْتَفِرُونَ  
 دَعْمَةُ الْمَغْنَثِينَ دَعْمَةُ الْمَغْنَثِينَ هُنْ يَحْتَفِرُونَ

١٥٦  
أَنْتَ أَوْلَى مَنْ يُحْكِمُ مِنْ فَلَّةٍ مَا هُنَّ كَا مِنْكَ لَوْ تَقْعِدُ

بِأَنَّهُ فِي كُلِّ الْجَهَنَّمِ مُحْكَمٌ إِذْنُكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ الْجَنَّاتِ حَمْدَكَ  
رَوْحُ الْجَنَّةِ وَسَعْيُكَ مُحْكَمٌ إِلَيْكَ الْأَمْيَّ لَوْلَا إِنْ كُلُّهُ  
وَرَبُّ الْجَنَّاتِ لَمْ يَكُنْ شَفِيقًا لِمَنْ خَلَقَ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ الْجَنَّاتِ

الْجَهَنَّمَ مِنْ خَلْقِهِ الْجَهَنَّمَ وَلَوْلَا كُلُّكَ الْجَهَنَّمَ وَلَوْلَا إِنْ كُلُّهُ

إِذْنَكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ الْجَنَّاتِ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ الْجَنَّاتِ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ

فَرَسِّيَّهُ الْجَهَنَّمَ وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ فَمَنْدِلُ الْجَهَنَّمِ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ

وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ فَمَنْدِلُ الْجَهَنَّمِ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ فَمَنْدِلُ الْجَهَنَّمِ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ

وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ فَمَنْدِلُ الْجَهَنَّمِ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ

وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ فَمَنْدِلُ الْجَهَنَّمِ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ

وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ فَمَنْدِلُ الْجَهَنَّمِ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ

وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ فَمَنْدِلُ الْجَهَنَّمِ إِذْنَكَ بِرَبِّكَ وَلَوْلَا إِذْنَكَ بِرَبِّكَ

١٨٥  
الله يحيى التراحت الملك دفعه إلى الله  
سفل بكم فلما دخل بيته سروره وله حيزان يدخل بهم  
سرف الكائن بالتحفه اعنى الله نعم له  
سرف لوز زينه ببابا عزوز زاد لوزان عطا لهنها بالذكر في الماء  
واعنى سمع ما انت صر لوز زينه في شامه وامر  
وزن وشيئه خلاه فروا دلالة ودلاله في الماء  
اعنى الله الراست سمعه الرأب لغير انت  
وزن وزن ماءة كبرى من طهارة يحيى في سهلها  
والآيات سمعه وافتراك المعنون في كل  
فهم يحيى سمعه وافتراكه منه لوز زاد هزاره في الماء  
لمسات المقدار المتعاطل لغور الحكيم صدر الماء  
يحيى وزن حاتم ودين وزن حبيبي صدر الماء  
حي حذر الحيز الدائم ماضيه لكتاب المقدار  
برهانه كذا كما نصت كبرى في الماء  
الترجم المدحوم يابا طرسه فالله لا يهم اعنى  
الترجم نون بدره في الماء وكذا يابا طرسه يحيى

الكتاب  
الكتاب  
كتاب  
كتاب

الكتاب

اشتهي بظرف من فرشت لاعلى زماني انظره ونیا کات آر  
 علیکت بظرف کبری آر و سلطان ایضا و عزیز گزینی کنیک  
 اشتهی ای بگیر سخن سلطنت ایست و ایشاده ای ایک  
 و کسی برای ای بگیر شتر خوش گویی خدمت چار چشم  
 و طبع جمال الخیب عن ای ایشاده ایشان بفرجه می  
 خسرو حکم ایقان و ایقان و دین سرایه و مکنون و زیر نیایان  
 و بخشش اطمینان و شده ای بگیر خسرو حکم ایقان  
 و دین سرایه و دینه خسرو دیگرانیه و خندکی فصل ایشان  
 و گلستان و صعده الخلاصیان لی ای ایشان و شتر خود  
 لی ای ایشان ایشی و ایشانه و ایشانه و ایشانه  
 و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه

۱۰۷

لر دیگر و بادیم بس دزدی خونکار و بندی خونکار  
من شنیده فریاد اندیشیدیم در کوچه خانه هایی که  
فراز آن خود را می خواستند خانه هایی که  
جذب خود فسر و ملکه ایان نظر نداشتند  
من نقدی عیادت را کنند که فریاد خود را خواست  
پس از این که در کوه و بادکش و زر و شنیده اند  
پس از این مطهور شد که فریاد خود  
بسیار مرغ کشت خود را از پنهان خود  
خوبی خود را داشتند و خود را  
با سرت من لر و صدر خود را داشتند و خود را  
الله ایستادند که درین منصب خود را در خدمت  
پروردند و خود را درین منصب خود را در خدمت  
ایستادند خود را در خدمت داشتند و خود را در خدمت  
و خود را در خدمت داشتند و خود را در خدمت  
من اینها را در خدمت داشتند و خود را در خدمت  
و خود را در خدمت داشتند و خود را در خدمت  
خود را در خدمت داشتند و خود را در خدمت

وَلِنَذْكُرُ بِغُولٍ مُّدَاهِبٍ وَمُهْلِكٍ ذَكَرَ رَبِّ الْجَنَّاتِ فَوْزِي عَلَيْهِ  
فِي دَارِ كَبِيرٍ أَخْسَرَ هُرَبَ مُسْكُونٌ إِنْ تَرْتَقِيَنِ اِنْ تَحْمَلْنِ تَرْكِيَّنِ  
هُرَبَ حَسْبَنِ الْعَيْنِ وَتَرْكِيَّنِ الْعَيْنِ هُرَبَ حَسْبَنِ الْعَيْنِ وَتَرْكِيَّنِ  
هُرَبَ حَسْبَنِ الْعَيْنِ وَتَرْكِيَّنِ الْعَيْنِ هُرَبَ حَسْبَنِ الْعَيْنِ وَتَرْكِيَّنِ

بوم بیست کوچیخ بین دو سری از جانب ربانی کی را باشد

بان داده اند و اینچیخ نظیر مکالم خود بران گفتم بحص خواه و بران بنی

در قلم با هر حضرت پیغمبر مصطفیٰ عاصی بر سیاق شام زد و این نظر را کلم

بچشم ام در مقام دیگر بران گفتم قویت بود و دلیلیک از حضرت شیعه

اوران اینچیل بوده و دست و چشم تقدیم حضرت خاتم النبیل فرموده که فدا

بین جن و باطل است سیچان این حال محادل کتب کافی و از قبل

نذر و مشهود ظاهر شد اینچیل که هر صحبت پیغمبر را شد و داده بران

شنبه و مثل نمایشند و ندارد معذکه قرآن آنچه میخوب و از جن

محظوظ میگردیم امروز هنوز از این دو در دریچه احمد به نایاب باشد

از قصص او لئن غدر نایاب تا بکلیات از این راه حقیقت آن

اگرند و دستور سازی مجدد فعل حسن طیبی کتابی میخوردت الاجماع

و این داشت

وَجَلَتْ لِي أَفْوَى طَهُورِكَ ١٦١ مَا كَانَ التَّرْقَاسُ قَلْكَاسَ  
الْعَالَمِ وَقَصْرُ الْأَمْ بِإِسْفِينِي مِنْ جَهَوْنَانِكَ وَغَرْقَشِي شَرَقِ  
آيَاتِكَ دِيْغَزِي صَرَاكَ سَنَدِيْكَ يَكْلَكَ الْعَلِيَا تَرْجَلَتْ فَوْرَا  
لِلْقَلِيلِيْنِ دَنَا الْمَعْرُوشُونِ بَلْ كَلْجَلَنِيْكَ دَنَادِيْكَ  
بَلْ خَلَكَارِيْكَ لَمْ خَرَزِيْكَ خَطَرِيْكَ تَخَرِيْكَ لَمْ خَلَعِيْكَ  
وَاسِرِكَ الْفَرِرِيْكَ حَادِرِيْكَ طَهُورِيْكَ دَرَتِيْكَ مِنْ الْفَهْرِيْكَ الْأَوَامِكَ

الْمَقْدِرِيْكَ الْعَزِيزِيْكَ بَعْلَامِيْكَ لَا إِلَهَ إِلَّا (نَسْتَ المَفْرُودِ)

الْواحدِيْكَ لِعَزِيزِيْكَ حَكِيمِيْكَ

Chittar